

جریان‌شناسی اندیشه اقتصادی

در ایران امروز

سید احسان خاندوزی

مقدمه

چند کتاب انگشت شمار در بخشی از مطالب خود به طبقه‌بندی دیدگاه‌های اقتصادی جناح‌های موجود پرداخته‌اند که آنهم بسیار نارسا و سطحی است.

ما پس از مروری بر ادبیات اندیشمندان اقتصادی ایران در دو دهه اخیر و با توجه به تقسیم‌بندی‌های مرسوم در کتب تاریخ عقاید اقتصادی، هفت مقوله بنیادین را که چارچوب خطوط اصلی نظام اقتصادی را می‌سازند شناسایی نموده و دیدگاه سه جریان عمده و صاحب سبک را در آنها بررسی کردیم. روشن است که مقولات هفت‌گانه تنها مسائل اندیشه اقتصادی نیستند و سه جریان مذکور نیز در برگیرنده‌ی مرزبندی جامعی از تمام متفکران

پوشیده نیست که در مقام داوری و ترجیح میان بسته‌های سیاستی مختلف و همچنین در مقام شناخت فضا و زمینه اقتصادی یک جامعه، طبقه‌بندی و طیف‌شناسی اندیشه‌های اقتصادی و اندیشمندان جامعه از جایگاه مهمی برخوردار است. به علاوه می‌توان از این طبقه‌بندی در جهت ارزش‌گذاری سطح فکری، فرهنگی، نخبگان (به عنوان یک شاخص توسعه) و همچنین یافتن مبنای بهینه یا ترکیبی در حوزه‌ی مسائل اقتصادی بهره جست. با وجود این ضرورتها، در دودهمه اخیر هیچ اثر جامع و مدونی برای ارائه طیف‌شناسی اندیشه‌های اقتصادی در ایران در دسترس نیست. تنها در حوزه‌ی اقتصاد سیاسی،

اقتصاد ایران نمی باشد و نقاط پراکنده در سراسر طیف وجود دارند. تذکر این نکته نیز لازم است که بخش وسیعی از ادبیات جریانهای مورد بررسی (به ویژه دو جریان اول) تحت تأثیر مکاتب اقتصادی پس از روشنگری مغرب زمین قرار دارند. نشان دادن دقیق آبشخورهای جریانهای داخلی چندان دشوار نیست بلکه مزایایی در مورد شناخت زمینه تاریخی و متن اصلی (نه گزیده برداری ذوقی) مکاتب اقتصادی غرب دارد. لیکن از حوصله این مجال خارج است و تنها به اشاره ای اجمالی بسنده می کنیم. مسئله فوق در فضای سده ی اخیر تفکر ایرانی، نه پدیده ای غریب و منحصر در حوزه ی اقتصاد و علوم اجتماعی است و نه لزوماً غیر قابل استفاده و نکوهیده بودن پیامدها را به دنبال دارد. اما مقولات بنیادینی که در حوزه ی اندیشه اقتصادی مورد توجه قرار گرفته اند، عبارت اند از:

۱- جریان اقتصاد بازار آزاد

پیشینه این جریان به رویکرد غالب تفکر اقتصادی و پس از شکل گیری اقتصاد مدرن برمی گردد که در تاریخ اندیشه اقتصادی به جریانهای کلاسیک و نئوکلاسیک موسوم اند و در تاریخ اقتصاد سیاسی پشتیبانی نظری نظام سرمایه داری را برعهده داشته اند. سخنگویان شناخته شده ی اقتصاد مدرن و مبنای تئوریک دانش اقتصاد و فروعات و نظریات آن، کاملاً متأثر از فروض و روش و اهداف جریان نئوکلاسیک بوده و هست. اصل محوری جریان فوق اعتقاد به بهینه بودن نظام آزادی و رقابت اقتصادی و نقش بسیار حداقلی برای دولت در سیاست داخلی و تجارت خارجی است. هرچند اقتصاد مدرن دو دوره ی انتقادی شدید را در آغاز ظهور مارکسیسم و پس از جنگ دوم جهانی پشت

مسئله فوق در فضای سده ی اخیر تفکر ایرانی، نه پدیده ای غریب و منحصر در حوزه ی اقتصاد و علوم اجتماعی است و نه لزوماً غیر قابل استفاده و نکوهیده بودن پیامدها را به دنبال دارد. اما مقولات بنیادینی که در حوزه ی اندیشه اقتصادی مورد توجه قرار گرفته اند، عبارت اند از:

- ۱- آزادی اقتصادی و نظام رقابت؛
- ۲- نقش و حدود حضور دولت در اقتصاد؛
- ۳- تفسیر عدالت توزیعی (نظریه رفاه و اولویت توسعه یا عدل)؛
- ۴- ماهیت و وظایف پول (سیاست پولی و ابزارها)؛
- ۵- رابطه اخلاق و فرهنگ با انسان و نظم اقتصادی؛
- ۶- روش و فروض علم اقتصاد؛
- ۷- بایسته های نظریه توسعه اقتصادی.

سرگذاشته و تجربه دو بحران در سالهای ۱۹۳۰ و در مواجهه با جنبشهای سوسیالیستی دهه ۱۹۷۰ را داشته، لیکن پس از یک سری بازنگریها و استفاده از فضای پس از فروپاشی بلوک شرق، هم اکنون تنها پارادایم مطرح در دانش اقتصاد و اقتصاد سیاسی به شمار می رود.

اما در خصوص سلطه دیدگاه فوق در ایران، این جریان که با ویژگی نگاه مدرن به نهادها و ابزارهای اقتصادی و رویکرد صنعتی، از طیف سنتی و تجاری طرفداران بازار آزاد متمایز می شوند، پس از حدود یک دهه تجربه در رژیم پهلوی (دهه ۱۳۴۰)، پس از دوران جنگ و از آغاز برنامه های توسعه به صورت فعال در سطوح دانشگاهی و سیاستگذاری وارد صحنه اقتصاد ایران شدند. به طوری که از آن زمان تاکنون مدیریت بانک مرکزی و در دوران آقای هاشمی مدیریت وزارت اقتصاد و سازمان برنامه کاملاً تحت تأثیر رویکرد فوق بوده و گاه توسط چهره های مطرح و نظریه پردازان این جریان اداره شده است. ردگیری نظریات و ادبیات این جریان بسیار ساده و به صورت مستقیم از متون جریان غالب اقتصاد سرمایه داری برگرفته است. از قوی ترین صاحب نظران این جریان در ایران دکتر موسی غنی نژاد عضو هیأت علمی دانشگاه صنعت نفت را می توان نام برد که در حوزه های فلسفه اقتصادی و حقوق نیز دارای دیدگاه است. مهم ترین کتابهای وی «تجدد طلبی و

توسعه در ایران معاصر» و «آزادیخواهی نافرجام از منظر اقتصاد سیاسی» می باشد که در کنار مقالات ایشان در مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی متن محوری ما خواهد بود. دکتر محمد طیبیان عضو هیأت علمی دانشکده ی اقتصاد دانشگاه شهید بهشتی چهره دومی است که با همکاری دکتر غنی نژاد کتاب آزادخواهی نافرجام را تألیف کرده اند. کتاب «اقتصاد کلان» طیبیان بیشتر جنبه متن درسی دارد و ماناگزیر از سلسله مقالات ایشان بهره می بریم. البته می توان از سومین عنصر این جریان یعنی مسعود نیلی نیز نام برد که اگرچه به لحاظ توانایی تخصصی با دو تن فوق قابل مقایسه نیست مع الوصف پیش از سال ۷۶ مسئولیت مؤسسه عالی پژوهش و برنامه ریزی (وابسته به سازمان مدیریت) را عهده دار بوده و در تدوین هر سه برنامه توسعه به نحوی اثرگذار بوده است. از وی مقالات «معمای توسعه نیافتگی» و مصاحبه های پراکنده، در دسترس می باشد. طیف وسیعی از اساتید دانشگاه و مدیران اقتصادی را می توان جزء مروجان تفکر اقتصاد بازار آزاد قلمداد کرد و مصاحبه ها و مکتوبات متعددی قابل دسترسی است. اینک به مرور دیدگاههای این جریان در مقولات یادشده می پردازیم:

شاید بنیادی ترین مقوله که بر دیگر زوایای اندیشه این جریان تسلط دارد، مقوله آزادی انسان

در مالکیت، تولید و مصرف و به عبارت دیگر فردگرایی هستی شناختی و معرفت شناختی است. دکتر غنی نژاد که مدافع سرسخت این مبنای فکری است در کتابش می نویسد «تفاوت نگرش و رویکرد انسان مدرن در درجه اول به مفهوم خود انسان برمی گردد. در اندیشه مدرن مفاهیمی که نزد قدما بسیار کمرنگ بود مورد تأکید قرار می گیرد. مانند: فرد به عنوان ارزش متعالی و قائم بالذات، فاعل شناخت و مرجع داوری، منشاء انتخاب، رجحان و مطلوبیت در فرآیند زندگی اجتماعی. بدین ترتیب اندیشه سیاسی مدرن معتقد به ارزشهای فردگرایانه مانند حق حیات، آزادی و مالکیت فردی است. (جمع در خدمت تحقق خواسته های فرد) اندیشه اقتصادی جدید و علم اقتصاد به دنبال شکل گرفتن مفهوم فرد و حقوق فردی به وجود می آید. تحقق بخشیدن به ارزشهای مدرن (اصالت حقوق بشر) مستلزم آزادی انتخاب فردی، مبادله آزاد رقابت در همه سطوح اجتماعی است که همگی در واقع مبانی اندیشه اقتصادی جدید را تشکیل می دهند»^(۱) به عبارت دیگر حق مالکیت شرط تحقق حق حیات است و از جهت مفهومی، آزادی بدون مالکیت فردی و فارغ بودن از تحمیل اراده و گستره ی آزادانه انتخابها معنا ندارد. اما تأکید بر مالکیت فردی وجه اقتصادی بسیار مهمی نیز دارد که اندیشمندان دوران جدید به آن پی

برده اند. مالکیت فردی و مبادله آزادانه حقوق مالکیت (تجارت آزاد) می تواند موجب افزایش ثروت و رفاه افراد جامعه شود، در حالیکه روشن نبودن حقوق مالکیت فردی و محدود کردن تجارت نتیجه ای جز فقر به همراه ندارد ... در پاسخ به این سؤال که با امتناع نظام خیرات و مبرات و شکست نظام برنامه ریزی متمرکز، اقتصاد جامعه چگونه به بهترین شکل سازمان می یابد؟ پاسخ این است که اگر اجازه داده شود هر فرد و هر تولید کننده به دنبال منافع شخصی خود و در یک چارچوب حقوقی عام و اخلاقی فعالیت کند، این است که به دنبال منافع جامعه حرکت کرده است. این مبادله آزادانه افراد است که جامعه بشری و عملکردهای آن را ورای آن چیزی که به ذهن تک تک افراد می رسد شکل می دهد ... برخلاف برداشت ناظران غیر حرفه ای، نظم، دقت و کارایی اقتصادهای پیشرفته مربوط به عدم وجود برنامه ریزی مرکزی و واگذاری عملکردهای اقتصاد به مکانیزمهای خودکار و رقابتی است.^(۲) مهم ترین نکته ای که غنی نژاد در عین ادعای قوی مخالفان جمع گرا و شواهد توسعه ای، بر آن پای می فشارد و پذیرش آن به درستی از خطوط اصلی تفکیک جریانهای اندیشه اقتصادی است، هم جهت بودن نفع شخصی با منافع اجتماعی است. او تصریح می کند این نگرش به معنای رها کردن منافع و

منطق رقابت آزاد را بپذیریم یا اقتصاد دولتی و روشن است که رشد اقتصادی و رفاه عمومی در اقتصاد دولتی قابل دسترسی نیست.^(۷) دکتر طبیبیان نیز در این خصوص می‌گوید: باید توجه داشت که شرایط اقتصاد دولتی و کنترل شده اداری، زمینه‌های رانت جویی و فساد اقتصادی را در سطح وسیعی فراهم آورده و برای مقابله با این شرایط بهترین درمان، مقابله بی‌امان با شرایط رانتی و اقتصاد حکومت است. وی مهم‌ترین قدم اصلاح نظام اقتصادی را دوری نهادهای حکومتی از فعالیتهای اقتصادی و واگذاری به آحاد مردم می‌داند.^(۸) او که در زمره‌ی طرفداران سیاست خصوصی‌سازی و رهاسازی قیمت‌ها در اقتصاد ایران است می‌افزاید «پارادایم خصوصی‌سازی می‌گوید که تخصیص منابع از دولتی به سمت بخش خصوصی منتقل شود و بخش خصوصی به وسیله مکانیزم بازار رقابتی تقویت شود. دولت باید در یک بازار رقابتی اجازه‌ی داد و ستد و مشارکت مردم را بدهد. پارادایم خصوصی‌سازی تأکید دارد که حقوق مالکیت فردی باید محترم شمرده شود و اگر کسانی طبق قوانین و شرایط بازی توانستند ثروتی کسب و مالیات و وجوه شرعی آن را بدهند، مالک آن می‌شوند. علت تأکید بر رعایت مالکیت شخصی این است که اگر مالکیت محترم نباشد، افراد ثروت و سرمایه خود را منتقل می‌کنند ... علاوه بر موضوع مالکیت فردی،

مصالح جمعی و از دست دادن انسجام اجتماعی نیست. بلکه تأکید است بر اینکه «اگر راهی برای تأمین منافع و مصالح جامعه وجود داشته باشد از طریق قبول و تأیید و تقویت حقوق فردی انسان‌هاست و نه غیر آن.^(۹) او در همین جا اساس هر مرجع ایدئولوژیک برای تعیین مصالح اقتصادی یا حتی دمکراسی نخبگان را ناکارآمد و منجر به انواع استبداد می‌داند. او همچنین هماهنگی منافع و فردگرایی آزاد را به عنوان مرکز تفکر اقتصاد مدرن، حاکم بر پارادایم اندیشه سیاسی و اجتماعی جدید می‌داند و رقابت سیاسی و علمی و آزادی فرهنگی را از ثمرات آن می‌شمارد.^(۱۰)

دکتر نیلی با اشاره به اینکه قابل دفاع‌ترین نگاه به اقتصاد، در قالب بازار آزاد است، اضافه می‌کند: رقابتی بودن اقتصاد مانع تجمع غیرعادلانه ثروت در جامعه و انباشت ثروت به دلیل خلاقیتها و نوآوریها می‌شود که افزایش کارایی و بهره‌وری را به دنبال دارد.^(۱۱) روشن است نتیجه این تفکر در حوزه‌ی سیاستگذاری اقتصاد، آزادسازی قیمت‌ها و نفی دخالت دولت در مکانیزم بازار و عدم محدودیت رقابت و توصیه به خصوصی‌سازی و رفع تعزیرات داخلی و حمایت طلبی خارجی است.^(۱۲) نیلی به صورت جدی این نکته را مورد اشاره قرار می‌دهد که اداره‌ی اقتصاد نمی‌تواند حالت بینابین داشته باشد. یا باید تفکر مکانیزم بازار و

پارادایم خصوصی سازی در فضای اقتصاد رقابتی و مکانیزم بازار ایجاب می کند که سیستم حکومتی به مدیران کشور اجازه فعالیت اقتصادی ندهد. زیرا نمی توان هم به بازار رقابتی معتقد بود و در عین حال بخش دولتی بزرگی داشت. بخش حکومتی باید متصدی سلامت روابط اقتصادی و بازار باشد.^(۹) طبییان نیز نه تنها آزادی بازار را اصلی ترین عامل، رشد اقتصادی می داند بلکه چندان نیازی به نهادهای مکمل برای نقاط خلأ نمی بیند از این طریق کارکرد بسیار حداقلی برای دولت در نظر می گیرد. وی حتی تلفیق دو نظام بازار آزاد و برنامه ریزی و ایجاد اقتصاد مختلط را ناشدنی و شکست خورده می داند و تصریح دارد: به نظر ما مهم ترین بعد مکانیزم اقتصاد، هدف قراردادن حقوق و آزادیهای مردمی است. اگر این مسئله پایه اقتصاد نباشد، نظام به شکست خواهد انجامید.^(۱۰)

این جریان در حوزه تجارت خارجی نیز به همان منای رقابت و آزادی گرایی معتقدند و جالب اینکه در سطح بین المللی نیز از هماهنگی منافع دفاع می کنند: به هر حال توسعه تجارت جهانی دستاوردی است که هم به نفع کشورهای صنعتی بزرگ و هم به نفع کشورهای در حال توسعه است. یعنی تضاد منافعی در کار نیست. واقعیت هم این را نشان می دهد که هر چه تجارت جهانی گسترده تر می شود، مسئله اشتغال و سطح درآمد های کشورهای جهان سوم بالاتر می رود.

بنابراین عضویت در سازمان تجارت جهانی در نهایت به نفع کشورهای جهان سوم خواهد بود.^(۱۱) دکتر غنی نژاد در جای دیگری می نویسد «تجربه در کشورهای در حال توسعه نشان می دهد که علی رغم تزهایی که داده می شود، وقتی تکنولوژی پیشرفته بیاید و روابط گسترده در سطح بین المللی حاکم شود، به نفع همه خواهد بود. این کاملاً به صورت تجربی جا افتاده است ولی به صورت تئوریک هنوز مشکل است فهمیده شود... فلسفه وجود WTO این است که تمامی موانع مبادلاتی که در دنیا وجود دارد، برداشته شود. چون مبادله همیشه به نفع همه طرفین است و از سوی دیگر روابط سیاسی کشورها و صلح نیز تقویت می شود. غنی نژاد با نگاهی عمیق تر اضافه می کند «آن چیزی که در این تجارت آزاد جهانی می شود تنها اقتصاد نیست. ارزشها هم دارند جهانی می شوند. ارزشهای آزادی اقتصاد و انتخاب و عدم محدود سازی در کنار آزادی فردی، آزادی سیاسی و بیان و تألیف دو روی یک سکه اند ... تا زمانی که مجموعه ارزشهای پارادایم ما با سیستم جهانی و اقتصاد مدرن همخوانی نداشته باشد، ممکن است جهانی شدن را به صورت یک واقعیت بپذیریم اما جذب نخواهیم کرد. یعنی منافعی که از آن سود می بریم شاید محدودتر و متزلزل تر باشد».^(۱۲)

دکتر نیلی نیز هر سیاستی جز آزادی تجاری،

درهای باز و پذیرش نظام جهانی را هزینه‌زا و مضر به کارایی می‌شمرد و معتقد است ما باید خودمان را با روند جهانی اقتصاد تطبیق دهیم.^(۱۳) او ضمن رد دیدگاهی که سیاستهای جهانی و شرکتهای فراملیتی را موجب غارت بیشتر کشورهای در حال توسعه و وابستگی توسعه‌ای می‌داند، صریحاً خواستار هم پیوندی فعال و پیوستن به تقسیم کار بین‌المللی است.^(۱۴) این جریان تجربه کشورهایی که با این سیاست به رشد بالایی رسیده‌اند مانند اقتصادهای جنوب شرق آسیا را به عنوان نمونه‌های تکرار تجربه توسعه اروپا ذکر می‌کنند.

مقوله دولت و سهم و چگونگی حضور او در اقتصاد، ارتباط تنگاتنگی با ایده‌ی آزادی و رقابت یا برنامه‌ریزی دارد. بازنگری نظام سرمایه‌داری پس از انتقادات نظری و بحرانهای قرن بیستم موجب شده که دیگر دیدگاههای افراطی در مورد رد دخالت دولت جایی برای طرح نداشته باشند. اما اینکه اصل بر عدم دخالت و تنها مراقبت و دفاع از مکانیزم بازار آزاد باشد یا در اساس هم مشارکت دولت با مکانیزم رقابت لازم است، مورد اختلاف می‌باشد که در بخش جریان دوم بیشتر به آن می‌پردازیم. دکتر غنی‌نژاد در کتاب «آزادی خواهی نافرجام» می‌نویسد «وظیفه اصلی حکومت در جامعه مدرن وادار کردن مردم به رعایت قانون و منع از تجاوز به حقوق و آزادیهای افراد است. حکومت

در بازی دسته جمعی افراد، در بهترین حالت نقش داور بی‌طرف را دارد و در تعیین اهداف بازیکنان دخالتی نمی‌کند. به این معنا جدایی حکومت از نظم خودجوش بازی جمعی افراد مبنای تفکیک جامعه مدنی و دولت در اندیشه مدرن است... در جامعه مدرن مصلحت عمومی تنها یک معنا می‌تواند داشته باشد و آن عبارت از ایجاد شرایطی است که در آن افراد بتوانند به طور صلح‌آمیز اهداف شخصی و از نظر اجتماعی موجه خود را بدون تجاوز به حقوق و آزادی دیگران پیگیری کنند. این شرایط زمانی تحقق می‌یابد که افراد برای نیل به اهداف خود از قواعد کلی و همه شمولی پیروی کنند. یعنی علی‌رغم تکرر اهداف و سلیقه‌ها، در خصوص اتخاذ روش و وسایل مناسب، وحدت وجود داشته باشد. این وضعیت همان حکومت قانون است یعنی قواعد رفتاری کلی و فاقد هدف خاص روابط اجتماعی افراد. این اساس وظیفه حکومت است... در جوامع مبتنی بر ایدئولوژی خاص جمع‌گرایی، دولت نه تنها مدعی تحکیم ارزشهای سنتی و وحدت‌اهداف قبیله‌ای است بلکه علاوه بر آن متولی مبارزه استقلال طلبانه و ضد امپریالیستی و استقرار عدالت اجتماعی و اقتصادی است. در نتیجه دولت نه تنها انحصار قدرت سیاسی بلکه در عمل توان اقتصادی حاکم به فعال‌مایشاء تبدیل می‌شود.^(۱۵) در مورد توجیه توصیه به سپردن امور اقتصاد به اراده‌های

شخصی، این جریان از دو دلیل سنتی اقتصاد بهره می‌برند. «به دو علت اصلی می‌توان گفت که هرچه دخالت دولت بیشتر باشد به همان میزان از تواناییهای اقتصادی جامعه کاسته و کارآمدی فرو می‌کاهد. اول اینکه تحمیل نظم دستوری یا سازمانی بر حوزه‌ی مبادلات آزاد موجب می‌شود که انگیزه پیشرفت، ابتکار و رقابت جای خود را به بی‌تفاوتی و حتی رقابت منفی دهد... اما دوم اینکه مسئله فقر اطلاعاتی فلج‌کننده که نظم دستوری بر حوزه‌ی خصوصی پدید می‌آورد. برنامه ریز ممکن است بتواند مقدار محصولات مصرفی مورد نیاز مردم را کم و بیش تخمین بزند، اما بدون در اختیار داشتن قیمت‌های پولی نمی‌تواند هزینه تولید این محصولات را به صورت عقلایی محاسبه نماید. اقتصاددانان شوروی نیز فقدان بازار برای وسایل تولیدی و کالاهای سرمایه‌ای را علت عدم کارایی و بازده مناسب واحدهای تولیدی شناسایی کرده بودند.^(۱۶) در نهایت طبیبیان و غنی‌نژاد تصریح می‌کنند: تحدید آزادی و مداخله دولت در حوزه‌ی مبادلات آزادانه فردی، با هر عذر و بهانه‌ای، نتیجه‌ای جز لگدمال شدن کرامت انسانی و ناکارآمدی و فقر اقتصادی ندارد.^(۱۷)

آنچه تا حال بیان شد اساس تفکر والگویی مطلوب اقتصاددانان بازار آزاد بود. اما هم ایشان وقتی برکرسی سیاستگذاری و مدیریت اقتصادی

قرار می‌گیرند، وظایفی را برای دولت جهت خدمت به مکانیزم رقابت برمی‌شمرند. طبیبیان و غنی‌نژاد می‌نویسند «جزء کوچکی از منافع جمعی از طریق پیگیری منفعت فردی حاصل نمی‌شوند. در اینجا نیاز به سازماندهی بازارهای رقابتی و همچنین اقدامات تکمیلی برای ایجاد انگیزه در زمینه‌هایی که بازارها نمی‌تواند فعالیت نمایند به چشم می‌خورد. توجه به سازماندهی بازارها در کشورهای پیشرفته از اهم ملاحظات دولتهاست. البته سازماندهی بازارها بایستی هدف خاصی را دنبال کند. به این معنا که باید در جهت ایجاد رقابت باشد، به حذف انحصار منجر شود، در جهت ایجاد شفافیت اطلاعاتی عمل نماید، مسئولیت‌پذیری عرضه‌کننده را در مورد تعهداتی که به مصرف‌کننده دارد تضمین نماید و مهم‌ترین کالای عمومی یعنی امنیت و قانون را محقق سازد».^(۱۸) دیدگاه این جریان آنگاه به سوی معقولیت و اعتدال میل می‌کند که موارد شکست بازار و عدم وقوع داد و ستد در چارچوب بازارهای خاص را حوزه‌ی دخالت دولت می‌داند. طبیبیان عمده‌ترین موارد شکست بازار را این گونه برمی‌شمرد: حفظ محیط زیست، تولید و تخصیص کالاهای عمومی (زیرساخت‌های فیزیکی، خدمات بهداشتی، خدمات دفاعی، خدمات پلیسی و قضایی)، جلوگیری از مخاطرات اخلاقی (پنهان کردن اطلاعات و ...)، عدالت اجتماعی و سیاست‌های پولی و مالی (مدیریت

کلان). به نظر می‌رسد دو مورد اخیر از وظایف و اختیارات دولت، عقب‌نشینی روشنی از دیدگاه‌های بیان‌شده‌ی جریان باشد.

دیگر نقطه نظرات صاحب‌نظران اقتصاد بازار آزاد نیز مشابه مطالب فوق است و تنها تفاوت در بیانها و عبارات وجود دارد. دکتر نیلی کوچک‌شدن ابعاد دولت را نقطه شروع اصلاح سیاستهای اقتصادی می‌شمارد و دولتی بودن بخشهای وسیعی از اقتصاد کشور در بخشهای زیربنایی و صنعت را عامل باز دارنده‌ی ایجاد مازاد درآمد می‌شمارد.^(۹) دکتر طبیبیان نیز می‌گوید «این درست است که مواردی به نام ناکارایی یا حتی شکست بازار وجود دارد، اما چاره حل این مشکلات را هم باید در چارچوب همان قواعد اقتصاد بازار جستجو کرد. متأسفانه عده‌ای که دانش اندک یا منافع اقتصادی کلانی دارند با اشاره به این موارد، بازگشت به اقتصاد دولتی را نتیجه می‌گیرند. در صورتی که با تنظیم قوانین ضد انحصار و اجازه ورود کالاهای مشابه خارجی، می‌توان بر خیلی از مسائل غلبه کرد و تنها محدود مسائلی چون تولید کالاهای عمومی مثل سد و راه و غیره دولت را به شکلی محدود وارد عمل می‌کند. اما این ورود هم نباید با مکانیزمهای یارانه‌ای که فقط به ضایع سازی منابع ملی می‌انجامد، صورت پذیرد».^(۱۰) وی در جای دیگری ابراز می‌دارد: «ما مطلق مداخله دولت را نفی نمی‌کنیم اما تجویر ما جایگزینی

سودهای رانتی و انحصاری با سودآوری تولید است. خط مشیهای دولت کاملاً می‌تواند مداخلات مثبت نماید ولی نباید اغتشاش ایجاد کند و رانت بسازد. بلکه باید زمینه را به گونه‌ای فراهم کند که سود تنها از تولید حاصل آید. شفاف سازی اطلاعات و اصلاح مخاطرات اخلاقی جنبه‌های دیگر حضور مثبت دولت است».^(۱۱) این نگاه با شواهد نقض متعددی در مورد موفقیت اقتصاد در پرتو رسالت توسعه‌ای دولت و برنامه‌ریزی عقلایی روبرو بوده و از آن سو نیز شواهد ناکافی در تجربه‌های آزادسازی وجود داشته است. با این وجود متفکران این جریان معتقدند: نظام اقتصاد بازار یک آرمانشهر نیست و ایراداتی دارد اما از هر نظام دیگری بهتر عمل کرده و می‌کند.^(۱۲)

با توجه به مباحث ذکر شده از صاحب‌نظران این جریان، در مقوله توسعه اقتصادی عمده‌ترین خواست ایشان رساندن دولت به حد وظایف اساسی خود و رفع موانع از نظام بازار آزاد می‌باشد. اگرچه دکتر نیلی در سلسله مقالات روزنامه همشهری به این نکته اشاره نموده که برخی راهکارها و ابزارهای توسعه غربی باید در مورد ایران بومی سازی شود و متناسب با ساختار ما تغییر کند، اما در مجموع این تغییرات چندان عمده نیست و پیش فرض قانونهای کلی، بدون هدف خاص و فرازمان و مکانی در این جریان بسیار قوی است. همان که غنی‌نژاد

تحت عنوان یونیورسال و جهانشمولی قواعد بازی اقتصاد از آن نام می‌برد.^(۲۳) وی در همان مطلب تصریح می‌کند که هیچ قضاوتی عاری از ارزش داوری نیست به ویژه در عرصه علوم اجتماعی. اما متفکران این جریان با تأکید بر کارایی دستاوردهای علم جدید، ارزش‌دوریهای معرفت‌شناختی و روشهای مرسوم علوم مدرن را پذیرفته‌اند. همین پذیرش نگرش علم مدرن و دستاوردهای آن، درمورد شرایط بهینه نظامهای توسعه نیافته، وجه شاخص تمایز این جریان با منتقدان است. اگر نه شاید در الگوی مطلوب و انتزاعی دولت-بازار چندان مناقشه‌ای نباشد.

اجازه بدهید از همین جا وارد مقوله رویکرد جریان به دانش اقتصاد شویم. غنی نژاد و طیبیان در ادامه کتاب خود می‌نویسند: «بحث علمی این است که ارزشهایی وجود دارد که خود قابل اثبات نیستند اما نهادهایی به وجود می‌آورند و آن نهادها یک تعامل یا سیستم اجتماعی می‌سازند. شناخت آن سیستم و توزیع آن می‌شود علم. در جای دیگری چنین آمده است: «علم اقتصاد محصول یک شیوه‌ی تعقلی جدید و ویژه است که هیچ جایگاهی در نظام تعلقی اندیشه سنتی نمی‌تواند داشته باشد. در شیوه‌ی جدید، نقطه آغاز، دستورات و ارزشهای اخلاقی نیستند بلکه خود واقعیت است. علوم اجتماعی جدید با تفکر درباره‌ی انسان به صورتی که هست به وجود آمده و نظام ارزشی و قواعد

رفتاری را متحول ساخت و ارزشها با این واقعیتها سازگار شوند. علم اقتصاد در صدد توضیح و تجزیه و تحلیل واقعیات مربوط به نظم اجتماعی ویژه‌ای است که در سایه قواعد رفتاری خاص جامعه مدرن پدید آمده است. از این رو می‌توان گفت که اصلاح و تغییر این علم برای تطبیق با آن ارزشهای سنتی، حرکتی کاملاً وارونه است. علم یعنی توضیح نظری آنچه هست. این تصور که با تسلط بر ابزار تئوریک علم اقتصاد تسلط بر ابزار تئوریک علم اقتصاد، می‌توان ارزشهای سنتی را به شکل اولیه به عنوان هدف اجتماعی، سیاسی تحقق بخشید، توهمی بیش نیست. تنها با اصل قرار گرفتن رفتار مبتنی بر نفع شخصی، رفتار اجتماعی نظم معین و قابل پیش‌بینی پیدا می‌کنند. مضمون علم اقتصاد در واقع توضیح چگونگی پیدایش، ساختار و عملکرد این نظم است. براساس قواعد روش‌شناسی، هر کوششی که به قصد اصلاح علم اقتصاد، بخواهد دستورات اخلاقی را اصل رفتاری انسان قرار دهد، در واقع علم اقتصاد را از ریشه نفی می‌کند.»^(۲۴)

بدین ترتیب غنی نژاد با پذیرش مبانی اقتصاد پوزیتیویستی، اعتراف دارد که قواعد آن در همه جوامع صادق و راهگشا نیست لیکن وی به دنبال تغییر نظام ارزشی اجتماع در راستای آن واقعیتها و قواعد رفتار مدرن است. بنابراین هرچند برخلاف فن سالاران یا تکنوکراتها،

مدرن کردن اقتصاد را به نوسازی ابزار و نهادهای جامعه و استمرار کنترل و مهندسی اجتماعی دولت نمی‌داند،^(۲۵) و اساس را تحول رفتاری و فرهنگی جامعه می‌شمارد لیکن ترجیح ارزشی وی هماهنگ سازی فرهنگ کشورهای در حال توسعه با نظام ارزشی - رفتاری مدرن است. یعنی نوعی اصالت اقتصاد مدرن؛ وسیله قرار دادن اقتصاد هم اقتصاد را نابود می‌کند و هم نظم اجتماعی. سیاسی متکی بر آن را، اما هدف قرار دادن اقتصاد تنها به نتایج اقتصادی رضایت بخش منجر نمی‌شود بلکه در نظم جدید بسیاری از هدفهای مهم اخلاقی و اجتماعی مانند آزادی فردی و صلح و آرامش در زندگی سیاسی تحقق می‌یابد.^(۲۶)

طیبیان و غنی نژاد درباره‌ی فروض علم نوین اقتصاد می‌نویسند «فردگرایی در حوزه روش‌شناسی به این معناست که فرایند شناخت امری ذهنی است و محدود به تواناییهای ذهن فردی نه تنها حقیقت، بلکه عینیتی فراتر از توان ذهنی محدود انسان، که برای انسان قابل درک باشد وجود ندارد. به بیان فرانک نایت: تنها معیار حقیقت توافق است. فرایند شناخت، کشف حقایق معین و ارزشی موجود نیست بلکه رابطه متقابل و پیچیده ایست میان فاعل شناخت و موضوع شناخت که طی آن ذهن سازگاری خود را با عالم بیرون افزایش داده و بر تسلط خود می‌افزاید. ذهن در یک جریان فعال و در تعامل

با واقعیت‌های بیرونی، مفاهیم و تئوریهای جدید می‌آفریند و چون حقیقت ثابت و مطلق در افق آفرینش تئوریک ذهن متصور نیست، فرایند شناخت پایان ناپذیر و با مشارکت و رقابت علمی همراه است. رمز پیشرفت خارق العاده‌ی علوم جدید همین است این نگاه فردگرا، واقعیت بیرونی مفاهیم کلی مانند نوع بشر یا اجتماعات انسانی را نفی می‌کند و به واقعیتی فراتر از موجودات خاص قایل نیست. نومیالیسم مبنای فلسفی فردگرایی و مدرنیته مبتنی بر آن است ... لاک با اتکاء به همین شیوه از اعتقاد قرون وسطایی به وجود واقعی جوامع و نظامهای مذهبی و سیاسی مستقل از اراده‌ی اعضایشان انتقاد می‌کند و بر مبنای اراده‌ی مختار فردی نظریه قرارداد اجتماعی را مطرح می‌سازد. او مفاهیم جدیدی از جامعه (society) را به معنای گروه‌هایی داوطلبانه افراد عقلانی جایگزین نموده و تصور یک موجود جمعی که انسانها اعضاء آن را تشکیل می‌دهند، نقد می‌کند».^(۲۷)

بدین ترتیب مشاهده می‌شود که متفکران اصیل این جریان و آنها که به گونه‌ای درست و عمیق با مدنیت مدرن آشنا شده‌اند، مجموعه منسجمی از دانش، نظام سیاسی، اجتماعی و سیاست اقتصادی را در دستور کار قرار داده‌اند. اثر مستقیم نگرش این جریان به علم اقتصاد نوین، اصرار بر مدیریت علمی و کارشناسی، استفاده فراوان از روشهای مکانیکی، ریاضی (در مقابل

تحلیلهای ارگانیکی . ساختاری . تاریخی) و رویکردهای کمی گرا در اقتصاد است. مروری بر نوع استناد و مطالب منتشر شده از این جریان و حتی توصیه های اقتصادی متکی بر متغیرهای اسمی (مانند پول و نرخ ارز) مویدی در همین جهت است. بر همین اساس این جریان به تصریح سخنگویانش، از نظر علمی اعتقادی به اقتصاد اسلامی یا توسعه اسلامی ندارند و آن را همان قدر غیر معقول می دانند که بخواهیم فیزیک اسلامی داشته باشیم. آنچه پذیرفتنی است دغدغه ارزشهای اسلامی و متناسب کردن اهداف اسلام با وضع زندگی مدرن می باشد. (۲۸)

همین کم رنگ بودن نگرش جمع گرا و نفی همه قیود آزادی نفع شخصی، مداخل مناسبی است تا بدانیم نگرش صاحب نظران این جریان به مقوله عدالت اجتماعی و توزیع درآمدها چگونه است؟ دکتر غنی نژاد با ذکر اینکه معنای عدالت توزیعی در اقتصاد مدرن اساساً تغییر کرده، می نویسد: مفهوم عدالت توزیعی این معنا را در خود داشت که «به هر کس به تناسب مرتبه طبیعی وی». واضح است در چنین تفکری، تکاثر ثروت به صورت تجاوز به ناموس طبیعت و کاهش سهم دیگران بود. اما در تفکر جدید، تصور مولد بودن انسان به این نتیجه منتهی می شود که ثروت، محدودیت طبیعی ندارد. بلکه مقدار آن تابعی از میزان پیشرفت کار و صنعت انسان است. میزان ثروت از قبل داده

شده نیست که بتوان در مورد آن بحث توزیعی کرد. اینجا اصل عدالت توزیعی به این صورت تحول می یابد که «به هر کس به اندازه ی کارش» تکاثر ثروت ناقض عدالت نیست. چرا که هر کس خود سهم خود را تولید می کند و افزایش سهم یکی موجب کاهش سهم دیگری نمی شود. بدین ترتیب عدل، خصلت کاملاً فردی پیدا خواهد کرد. (۲۹)

وی در جای دیگری خاطر نشان می کند که تسری همان نگاه فردگرا موجب شده متفکران غربی مانند هایک، اساس نسبت دادن وصف عادلانه به وضعیتهای اجتماعی و نظمهای غیر سازمانی را زیر سؤال ببرند. زیرا هیچ اراده ی فردی یا سازمان با اهداف خاص و ایدئولوژیک برای اجتماع صادق نیست. در نگرش وی هر گام به پیش در جهت عملی ساختن عدالت اجتماعی (یعنی باز توزیع در وضع نهایی) گامی به پس در زمینه آزادیهای فردی است. او می نویسد: «منطق توزیعی عدالت اجتماعی، در تضاد با عملکرد بی طرفانه مکانیسم بازار رقابتی یا اقتصاد آزاد است. زیرا این نظام نوعی نظم خود جوش و غیر سازمانی است که نتایج تقسیم منافع، محصول طرح و قصد قبلی اشخاص معینی نیست و اساساً نامعلوم است. نظم اقتصادی بازار مستلزم رعایت برخی قواعد رفتار کلی است. عدالت اینجا مربوط به نحوه کردار شرکت کنندگان و اراده های فردی در رقابت

شکاف طبقاتی به معضلی اجتماعی. فرهنگی و سیاسی تبدیل شود.

آخرین نکته‌ای که ازدیدگاههای این جریان قابل ذکر است، همبستگی شدید آزادی اقتصادی و توسعه سیاسی است که مورد اتفاق همه صاحب نظران قرار دارد. طبیبیان با اطمینان معتقد است که محال است در کنار یک اقتصاد آزاد، یک حکومت استبدادی و دیکتاتوری دوام بیاورد چرا که یا دچار تغییر ماهوی خواهد شد و یا سرنگون و اگر مردم بخواهند آزادانه به تولید و تجارت پردازند باید حقوق سیاسی و آزادیهای فردی تأمین شده‌ای داشته باشند.^(۳۲) نیلی نیز هرچند توسعه نهادهای مدنی سیاسی را در شرایط امروز مقدم بر آزادسازیهای اقتصادی می‌داند اما این دوراد روی یک سکه می‌خواند و از ایده‌ی دموکراسی مطابق آزادیهای فردی به عنوان یک ارزش سرنوشت ساز در اقتصاد یاد می‌کند.^(۳۳) غنی نژاد نیز در ادامه مطالب کتابش گوشزد می‌کند: آزادی سیاسی فقط در کنار آزادی اقتصادی و بر مبنای پایه‌های آن ریشه گرفته و تداوم می‌یابد.^(۳۴) به این ترتیب جریان اقتصاد بازار آزاد را می‌توان میراث دار دو سده تفکر اقتصادی مغرب زمین دانست.

۲- جریان اقتصاد توسعه مستقل (رویکرد انتقادی)

پیشینه‌ی جریان فکری توسعه گرایان مستقل به

اقتصادی و نیز بی طرفی داور (دولت) ناظر بر قواعد بازی است. اگر نسبت به قواعد تخلفی صورت نگیرد، نتیجه عملکرد بازار را از زاویه عدالت نمی‌توان داوری نمود. چگونگی توزیع درآمد و ثروت ناشی از نظم بازار ممکن است برای بعضیها بسیار ناگوار به نظر آید، یعنی بازندگانی باشند که از هر نظر شایستگی آنها بیش از برندگان باشد. اما این وضع رانمی‌توان ناعادلانه خواند. چون هیچ رفتار ناعادلانه‌ای آن را به وجود نیاورده است.^(۳۵) البته دیدگاه دکتر غنی نژاد که اصالت سرمایه داری خود را بیش از دیگران حفظ نموده، در این خصوص به صورت صد در صد مورد پذیرش دیگر متفکران این جریان نیست. اما عمده راه حل این طیف برای عدالت، تولید ثروت بیشتر و افزایش سهم هرکس از کیک اقتصاد است که گاه متضمن فشار شدید به برخی طبقات درآمدی خواهد بود.^(۳۶) لیکن سلطه نگاه تولید محور و رشد محور (در مقابل نگرش توزیعی و عدالتی) در این طیف جزء نقاط مشترکی به حساب می‌آید. هرچند باید گفت سیاستهای تأمین اجتماعی برای ناتوانان جسمی و ذهنی و خانواده‌های بی سرپرست و غیره مسئله دیگری است که حتی در قالب دیدگاههای غنی نژاد و اسلاف او نیز قابل توصیه می‌باشد. اما دولت تعهدی در قبال حفظ نسبتهای خاص میان دهکهای درآمدی بالا و پایین ندارد مگر آنکه

رویکرد انتقادی طیفی از صاحب نظران توسعه برمی گردد که در دهه ۷۰ و ۱۹۶۰ به انتقادهای روشی و سیاسی از توسعه لیبرال سرمایه داری مشهور شدند. این طیف که تحت عنوان کلی سوسیالیستهای جدید شناخته شدند در فعالیت علمی و سیاسی خود مکاتب مهمی چون وابستگی، ساختارگرایی، نهادگرایی و غیره را در حوزه ی علوم اجتماعی و اقتصاد مطرح نمودند و برخی ضعفهای متحوائی و ناسازگارهای روشی نهادی را موجب تعمیق پدیده ی توسعه نیافتگی در کشورهای جهان سوم معرفی کردند. در نظر اینان توسعه فقر و نابرابری اجتماعی و بحران ارزشی و هویتی، فراگیرترین دستاورد شیوه ی توسعه غربی و وابسته بود. انقلاب اسلامی ایران که در یک وجه خود پدیده ای سیاسی در نفی مدرنیزاسیون داخلی (روند نوسازی اجتماعی. اقتصادی در رژیم پهلوی) به شمار می رفت، کمک و تأییدی بر جریانهای مخالف لیبرال سرمایه داری بود. بدین ترتیب جریانی از صاحب نظران اقتصادی ایرانی به صورت رسمی تر و متشکل تر به گسترش و تفصیل ایده ی توسعه گرایان منتقد پرداختند. با این تفاوت که ملاحظات بومی جامعه ایران و مبانی ارزشی دینی در این جریان به صورت پر رنگ وارد شد و شاید بتوان گفت تفاوت قابل توجهی را با ادبیات توسعه اسلاف بیرونی پدید آورد. در صحنه اقتصاد سیاسی پس از انقلاب،

کسانی که در دوران مهندس موسوی و ریاست جمهوری آقای خاتمی عهده دار مسئولیت وزارت اقتصاد و سازمان برنامه بودند، تا حدودی متأثر از تفکر جریان اقتصاد توسعه مستقل محسوب می شوند.

در یک بیان کلی، جهت گیری محتوائی جریان توسعه گرایان مستقل در چهره ی منظومه رقیب برای توسعه سرمایه داری غربی ظاهر شد. اما روند دهه های پایان قرن بیستم که نوعی تعدیل و همگرایی در مکاتب رادیکال را به دنبال داشت، موجب شده در دهه اخیر این جریان در جایگاه نظریه مکمل و اصلاحی ظاهر شود و به عبارت دیگر در تعارض کامل با الگوی توسعه بازار آزاد تعریف نگردد، همان طور که سرمایه داری تعدیل شده نیز دیگر بر طبل نفی دخالت دولت نمی کوبد.

از صاحب نظران مشهور این جریان، دکتر ابراهیم رزاقی، عضو هیأت علمی دانشکده ی اقتصاد دانشگاه تهران است. مهم ترین اثر وی که به عنوان متن تحلیلی ما قرار دارد، سلسله مقالات ایشان در نشریه اطلاعات سیاسی. اقتصادی در فاصله سالهای ۱۳۷۱.۵ می باشد. کتاب «اقتصاد ایران» او نیز هرچند با همان نگاه تدوین شده اما با اندازه ی سلسله مقالات فوق صراحت ندارد.

دومین چهره ی برجسته این جریان دکتر فرشاد مؤمنی عضو هیأت علمی دانشکده ی

اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی است و مهم‌ترین اثر وی «بحران در علم اقتصاد و اقتصاد ایران» نام دارد که به همراه مقالات ایشان در نشریه عصرما، متن مرجع ما را تشکیل می‌دهد. سومین اندیشمند جریان توسعه‌گرایان مستقل، دکتر حسین عظیمی‌ابست که پیش از وفات مسئولیت مؤسسه پژوهش در برنامه‌ریزی و توسعه (وابسته به سازمان مدیریت) را برعهده داشت و متن کلیدی وی کتاب «مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران» و چند مقاله در اطلاعات سیاسی - اقتصادی است. مروری بر مقولات بنیادین مطرح شده از سوی صاحب‌نظران این جریان:

از مهم‌ترین وجوه انتقادی این جریان، نقد فرضها و روشهای علم اقتصاد جدید و ادعای جهانشمولی آن است. این در حالی است که تکیه مقتدرانه بر کرسی تفکر و مدیریت علمی جدید از نقاط قوت و وجوه کلیدی جریان سرمایه‌داری آزاد به شمار می‌رود. در نگاه توسعه‌گرایان مستقل «کلی‌ترین نارسایی در اندیشه‌های اقتصادی ناشی از همسان دانستن علوم اقتصادی و اجتماعی با علوم طبیعی است. چنین باوری کار را به آنجا می‌کشاند که نه تنها دستاوردهای علمی علوم طبیعی را در اقتصاد به کار گرفته و بر آن مبنا پدیده‌های اقتصادی را بررسی و تحلیل می‌کنند، بلکه حتی شیوه و ابزارهای متناسب با علوم مزبور را

در بررسیهای اقتصادی به کار می‌گیرند ... استخراج انتزاعی یک الگوی عام روش علمی از رویه‌های خاص و عنوان کردن ادعای مکرر که الگوی به دست آمده والاترین نمونه تحقیق است و جنبه علمی هم دارد، سبب شده تا عرصه‌هایی پهناور از مسائلی که با روشهای عاریت گرفته شده از علوم طبیعی به آسانی قابل اکتشاف و حل شدن نمی‌باشند نادیده گرفته شوند. در اثر چنین شیوه‌ای است که ابزار ریاضی و آمار در علم اقتصاد خود هدف تلقی شده و اجبار در گنجاندن مفاهیم اقتصادی و واقعیتها در قالب تنگ الگوهای ریاضی و آماری، این دانش را از بسیاری شناختها محروم کرده است... تنها راه درمان، توسعه تئوریهای اقتصادی منطبق بر دانش سازمانها و نهادهای اقتصادی، تاریخ اقتصاد و ساختار صنعتی است».^(۳۵) رزاقی در همین مورد ادامه می‌دهد «وجه دیگری از نارسایی دانش مسلط اقتصادی موجود چه در چارچوب نظام سرمایه‌داری و چه سوسیالیستی، کاهش دادن دانش اقتصادی به دانش توسعه اقتصادی و سپس به دانش مبارزه با کمیابی و تخصیص بهینه منابع است. که در کنار جدا کردن دانش اقتصاد از دیگر علوم مرتبط اجتماعی، بحران کنونی در نظریه و عمل اقتصادی بویژه در جهان سوم را دامن زده است. علل بحران مزبور عدم شناخت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، بی‌اعتنایی به تاریخ توسعه

نیافتگی و عمده کردن عامل اقتصادی آن هم با دید وارداتی است ... جهان روا دانستن دانش اقتصاد با وجود تضاد آن با ماهیت روابط اقتصادی و نتایج عملی کاربرد آن در کشورهای گوناگون به طور عمده زیر تأثیر روابط سیاسی و فرهنگی مسلط بر کشورهای جهان صورت گرفته است. اگر در علوم طبیعی همه قوانین جهانشمول نیستند چگونه تشابه رسالت و کارکرد بخش خصوصی در انگلستان و دیگر جوامع می‌تواند جهانروا باشد؟»^(۳۶) دکتر رزاقی از ضعفهای اساسی علم اقتصاد مسلط نتیجه می‌گیرد که بسیاری از شناخته‌های رایج اقتصاد سرمایه‌داری یا مشکل جامعیت دارند یا جهانروایی. پس نمی‌توان قطعاً به همه توصیه کرد بهترین نوع مالکیت در منابع، خصوصی است و بهترین شکل تحرک عوامل تولید، مدیریت سلسله مراتبی و کاراترین نظام واسطه، بازار و بهترین سازوکار اداری عمومی، نفی دخالت دولت و بهترین راه گسترش بازار، پولی کردن نظام است.^(۳۷)

دکتر مؤمنی با ارائه شواهدی ادعای می‌کند که دانش اقتصاد در جامعه‌های توسعه‌نیافته به ویژه ایران در حال بحران است. زیرا از اساسی‌ترین وظایف علم آن است که در قلمرو خاص خود بتواند تفسیری مطابق با واقع، از علل پیدایش وضع موجود عرضه کند و امکان پیش‌بینی تحولات آتی را مسیر سازد. در حالی که

تجربه‌های ما نشان داده که نمی‌توان به نظریاتی که در زمان و محیط خاصی برای رفتارهای اقتصادی مطرح شده اکتفا نمود و یا با رویکرد روش تک علتی خود را آسوده کرد... دانشی که در جامعه پذیرفته می‌شود، بخش مهمی از سرمایه فرهنگی جامعه را تشکیل می‌دهد و هنجارهای فکری جامعه را معین می‌کند و بر تصمیم‌گیری رهبران سیاسی اثر می‌گذارد. سرچشمه دانش اقتصاد از کشورهای خاصی جوشیده و بخشهای وسیعی از آنچه منشاء فراوری تفکر و راهبر ما به سوی تصمیمات اقتصادی است، ابتدا در آنجا تولید شده و با مکانیسمهای انتقال دانش در اختیار ما قرار گرفته است. تبعد تاریخ و فلسفه، امکان پنهان‌سازی محدودیتهای نظریه‌های دانش اقتصاد را به اعتبار شرایط خاص زمانی و مکانی یا جهت‌گیری و اهداف مستتر میسر کرد. از این رو عدم درک عمیق و کاربرد به جا از دانش اقتصاد سنتی و ویژگیهای خاص این دانش، از علل بحرانهای اقتصادی در بسیاری کشورهاست...

اغلب کسانی که از موضع روش شناختی نظریه‌های اقتصادی را ارزیابی کرده‌اند، تردیدی در باب تأثیرپذیری نظریه‌پرداز از شرایط تاریخی و فرهنگی محیط خود ندارند. بنابراین کوششهای علمی نمی‌تواند بی‌طرف و عاری از جهت‌گیری ارزشی باشد. پس مسئله اساسی برای کشورهای مصرف‌کننده‌ی فرآوردهای

فکری دیگران در قلمرو دانش اقتصاد، درک ضرورت برخورد فعال و انتقادی با آنهاست. متأسفانه بیشتر انتقال دهندگان علم اقتصاد برای پرهیز از وارد شدن خدشه غیر علمی بودن به گزاره‌های کلاسیک، با برخی نظریه پردازان آن هم آواگشته و دستاوردهای نظری ایشان را بادو داعیه جهانشمولی و بی طرفی ارائه و آموزش می دهند. در حالی که همگان تفاوت الگوها را می دانند، در الگوی آنها جامعه انسانی مانند طبیعت در تعادل فیزیکی دایم به سر می برد و هر اختلالی با مکانیسم خودکار دست نامریی، زودگذر و جزئی خواهد بود. موتور انسان، نفع شخصی مادی تلقی شده و به منافع اجتماع و توزیع عادلانه در حد بحث جانبی نگاه می شود. (۳۸)

دکتر عظیمی نیز اشاره‌های کوتاهی به نارساییهای علم اقتصاد مدرن دارد و روش ذهنی و ایستار ناقص دانسته و می گوید: مفهوم توسعه اقتصادی مفهومی تاریخی و عینی است که نباید آن را ذهنی و ابدی و جهانشمول دانست. لذا برای شناخت این مفهوم از دید علمی می توان دو روش داشت؛ اول روش مطالعه عینی پدیده‌ی توسعه نیافتگی و دوم روش مطالعه تاریخی. او در جای دیگری می نویسد «آیا نیازها و چگونگی تأمین آنها برای کشورهای در حال توسعه دارای همان کیفیت و ماهیتی است که برای دیگران؟ محققان اجتماعی و اقتصادی

تأکید دارند که چارچوب نظری درک مسئله برای این دو دسته از جوامع متفاوت است. اندیشه‌ها و شیوه‌های تفکر، باورهای فرهنگی، روشهای رفتاری، ذخایر علمی، فنی، ابزار و محیط سرمایه‌ای و نظامهای حکومتی همه از ویژگیهای متفاوت برای درک نظری و دانش مربوط به این جوامع است... مباحث علمی توسعه اقتصادی اساساً در پاسخگویی به وضعیت این جوامع شکل گرفته و تردید فراوانی در توانایی دست نامریی و نظام بازار ایجاد شده است. در اولین قدم محیط کلی فعالیت اقتصادی برای جوامع در حال توسعه در مقایسه با وضعیت کشورهای اروپایی در حال گذار خویش از چند دیدگاه متفاوت است». (۴۰) روشن است که میان این جریان و رویکرد سابق که اصل علم اقتصاد مدرن و کلاسیک را بر صدر می نشاند و تنها به تغییرات جزئی و بومی اکتفا می نمود، تفاوت زیادی وجود دارد.

جریان اقتصاد توسعه مستقل هر چند آزادی عوامل اقتصاد داخلی و آزادی تجارت خارجی را رد نمی کند. لیکن آزادی گرایی را نه در محور نگرش اقتصادی خود قرار می دهد و نه آن را برای رسیدن به توسعه مستقل کافی می شمارد. این جریان با نگرش خوش بینانه که حصول آزادی را مساوی برآورده شدن مهم ترین اهداف رشد و عدالت می داند، همراه نیست و قائل به نوعی آزادی جهت دار و هدفمند می باشد.

صاحب نظران این جریان اگرچه بر مزایای رقابت در نظام تولید تأکید می کنند اما به دلیل اهمیتی که توزیع و چگونگی برخورداری افراد اجتماع از ثروت جامعه در چشم آنها دارد، نهادهای مکمل رقابت بازار را در نظام توزیع و مصرف جستجو می کنند. مسئله دیگری که بر احتیاط و آزادخواهی مشروط این جریان می افزاید، تجربه شعار آزادی تجاری به ویژه در مبادلات بین المللی در کشورهای در حال توسعه است که در موارد متعدد نتایج معکوس به بار آورده و در نهایت موجب مفت فروشی سرمایه های ملی و وابستگی ساختاری به کشورهای صنعتی و فراصنعتی شده است. از این رو در برخی منابع این جریان را با شعار استقلال و خود اتکالی در حوزه ی تجارت بین الملل می شناسند که به تصریح خود ایشان مترادف عدم آزادی تجارت و نظام بسته مبادلات نیست. در این زمینه می توان جریان مذکور را با حمایت طلبی مشروط در عرصه بین المللی شناسایی کرد.

دکتر عظیمی درباره تمام نبودن گفتمان آزادی اقتصادی می نویسد «در نظام سرمایه داری، پیگیری نفع شخصی در دنیای رقابت شعار اصلی و مبنای نظری سازماندهی نوین جامعه می شود، مالکیت خصوصی آزاد شکل گرفته و نظامهای سیاسی آزاد نیز بنیان گذارده می شود. اما به تدریج مشخص می گردد که در چرخه

تولید، بخشی از سرمایه داران در لابلای چرخ تولید در دنیای رقابت سرمایه، زندگی خویش را می بازند و مهم تر آنکه جمع عمده ای از جمعیت غیر سرمایه دار و کارگر، هستی خود را از دست می دهند. علم اقتصاد در دنباله بررسیهای خود و در مواجهه با مشکلات به دو کشف تازه در اواخر قرن نوزدهم و قرن بیست میلادی دست می یابد و بر این اساس اصلاح نظام سرمایه داری و آزادخواهی بنیان می گیرد: اول اینکه آزادی و رقابت باعث افزایش ثروت و نوآوری می شود اما همراه خواهد بود با فقیر ماندن اکثریت مردم. دوم اینکه تعادل خرد الزاماً به تعادل کلان تبدیل نمی شود و باید دست به تعدیل در سازماندهی کل جامعه برد.» (۴۱) او همچنین در مورد چشم انداز آزادی تجاری در سطح جهان معتقد است نظم نوینی که در حال شکل گیری است به گونه ای روابط اقتصادی و فرهنگی کشورهای را سامان می دهد که به برتری بلامنازع جهان صنعتی خواهد انجامید. (۴۲) تجربه توسعه اقتصادی جهان نشان می دهد که توسعه صنعتی و فرهنگ صنعتی در هیچ کشوری بدون سیاست حمایتی و قطع برخی آزادیهای تجاری اتفاق نیفتاده است و استثنایی هم ندارد. در همان انگلیس که می گویند توسعه با تأکید بر آزادی سرمایه گذاری و تولید و نفع شخصی حاصل شده نیز حمایت اصلی از طریق دولت بوده و فقط شکل آن متفاوت بوده است... در

هیچ جامعه‌ای بدون حمایت مؤثر دولت توسعه رخ نداده است. این امر دلیل ساده‌ای دارد؛ روند توسعه دنیا ناهمگون است و اگر صنایعی که سطح آنها پایین است حمایت نشوند، تولیدی واقع نمی‌شود... البته روشن است که حمایت بدون قید و شرط معنا ندارد یعنی حمایت باید در جهتی باشد که یک صنعت بتواند از لحاظ اقتصادی روی پای خودش بایستد و دولت باید به طرف این برود که از نظر تکنولوژی و نیروی انسانی شرایط تحول صنعت را فراهم کند اما اجازه ندهد در رقابت غیرمعمول، صنایع ویافت تولید از بین بروند.^(۴۳)

دکتر مؤمنی با یک رویکرد تاریخی نشان می‌دهد اگر مقدمات توسعه‌ای و شرایط نهادی، ساختاری در جامعه آماده نباشد آزادی طلبی و رهاسازی اقتصادی نتایج ضد توسعه‌ای در پی خواهد داشت. از دیدگاه او تجربه نشان داده که نظام بازار آزاد نه تنها تعهدی نسبت به عدالت ندارد بلکه می‌تواند کارکرد ضد آزادیهای خرد و فردی داشته باشد. نتیجه نظام سرمایه‌داری نه محوریت کرامت انسان بلکه حاکمیت سرمایه و ضدیت توأمان با آزادی و عدالت است.^(۴۴) هرچند این جریان را نمی‌توان طرفداران تسلط و حاکمیت دولت در اقتصاد دانست لیکن به زعم صاحب نظرانی چون مؤمنی نظریه مداخله گرایی هنوز به صورت قوی قابل دفاع و تجویز است «زیرا اقتصاد ملی خود به خود و با رهاسازی

پیشرفت نمی‌کند و می‌بایست بر اساس برنامه و تدبیر سامان یابد. ازسوی دیگر هم سیستمهای اجتماعی، اقتصادی به هیچ وجه گرایش ذاتی به سمت تعادل ندارند و تحت شرایطی نابرابریها و عدم تعادلها می‌تواند روبه تزايد و تشدید باشد... در تجربه عملی اقتصادها نیز مشاهده می‌کنیم هیچ کشوری به یک حد نصاب از پیشرفت نرسیده است مگر اینکه تمهیدات و تدابیری را در چارچوب منافع ملی و به صورت آگاهانه سامان داده باشد. اما در عرصه نظر به واسطه‌ی اینکه آزادسازیه‌ها و ساماندهی رقابت در شرایط نابرابر، به نفع قوی‌ترهاست، شرکت سهامی اقتصادهای قوی‌تر در دنیا کوشیده است کشورهای ضعیف‌تر را متقاعد کند تا در کوتاه مدت، کنترلها، نظارتها و حمایتها را از ساختار اقتصادی خود مرتفع سازند... با هر معیاری کشورهای توسعه نیافته در قرن بیستم، نمونه‌های افراطی‌ترین تجربه‌های تاریخی آزادسازی و رهاسازی اقتصادی هستند و آنچه عملاً نصیب آنها شده، چیزی جز باز تولید عقب ماندگی و فقر نبوده است».^(۴۵)

با به میان کشیده شدن پای مداخله گرایی و حمایت طلبی هرچند به صورت مشروط، مباحث و دلایل مطرح شده در پیوند نزدیک با مقوله دولت، بازار در اقتصاد قرار می‌گیرد. این مباحث مهم‌ترین منطقه مناقشه و جدال نظری و تجربی را در میان جریانهای اول و دوم تشکیل

می‌دهد. دکتر رزاقی در ضمن آنکه نگرشهای کمونیستی و تمامیت‌خواه نسبت به نظام دولتی و متمرکز را رد می‌کند و تصریح دارد: گاه در مدیریت دولتی ملاحظه می‌شود که علی‌رغم وارد شدن زیانهای آشکار به منافع ملی و نظام، از دگرگونی مدیریت ناکارا و سازماندهی مجدد خودداری می‌شود. (۴۶) یا اینکه: همان‌گونه که به مدیریت یک سازمان اجازه خود کامگی داده نمی‌شود، در سطح کشور نیز «بهینه‌سازی کل» به معنای دولتی کردن و تصمیمهای دیوان سالارانه و غیر خردمندانه نیست بلکه منظور، شناسایی موانع توسعه و هدایت اجزای سازمان یا کشور است. البته هدف از چنین هدایتی که از بازار و برنامه هر دو استفاده می‌کند، کسب استقلال اقتصادی خواهد بود ولی نه به معنای خودکفایی داخلی و درون‌گرایی مطلق بلکه خود اتکایی همراه با ارتباط پویا، عادلانه و پایدار و متضمن توسعه متقابل. (۴۷) در همین حال وی برنامه‌ریزی توسعه‌ای دولت را به عنوان یک رکن می‌پذیرد و می‌نویسد «از آنجا که توسعه اقتصادی جهان سوم باید امری آگاهانه و برنامه‌ریزی شده باشد و تجربه چند قرن زیر سلطه بودن، بی‌پایگی توسعه خود به خودی را در شرایط انحصار خارجی، آشکار می‌سازد و دخالت دولت به عنوان عامل اساسی در توسعه رهایی بخش آشکار می‌شود ... البته به دلیل عقب‌ماندگی تاریخی و ساختارهای فرد، دولت

نمی‌تواند و نباید امور اقتصادی را منحصر به خود نماید. استفاده از نظام تعاونی و بخش خصوصی کنترل شده می‌تواند ضامن تحقق اهداف توسعه به شمار آید». (۴۸) او در جای دیگری برخلاف جریان بازار آزاد، بخش دولتی اقتصاد را ستون فقرات و ناظر در روابط اقتصادی و عادل در توزیع درآمدها می‌داند و اضافه می‌کند «در اقتصاد ایران باید بخش خصوصی وجود داشته باشد ولی این امر در صورتی مطابق الگوی توسعه جمهوری اسلامی امکانپذیر است که عملکرد آن، سرمایه‌داری به معنای جستجوی حداکثر سود به هر طریق و در هر شرایط نباشد. بخش خصوصی به معنای یاور دو بخش دیگر در جهت ارضاء نیازهای انسان در راه رشد و تکامل است. ... نکته اساسی نحوه‌ی عامل چنین دولتی با امکانات عظیم و پتانسیلهای مردمی است تا به یک استبداد حکومتی تبدیل نشود. به نظر ما ضرورت مشارکت مردم در امور دیگر یک مسئله سیاسی، اجتماعی نبوده بلکه به ضرورتی اقتصادی بدل شده است که علاوه بر جلوگیری از انحراف احتمالی به دلیل تمرکز زیاد قدرت در دست بخش دولتی، سلامت حرکت نظام را تأمین می‌کنند. به همین روال مردم با ارائه رفتاری براساس منافع جمعی اسلامی و نه روحیه سود پرستی فردی، بازدهی کار را افزایش داده و وابستگی را به حداقل می‌رسانند». (۴۹) به نظر

می‌رسد اقتصاد مردمی و مشارکتی در نگاه این جریان تنها در قالب بازار آزاد و سرمایه‌داری تحقق نمی‌یابد بلکه در تعارض با یکدیگر قرار دارند. زیرا این نویسنده که به نقد سرمایه‌داری و شیوه‌ی خصوصی‌سازی غربی شناخته می‌شود، تصریح می‌کند که اتخاذ الگوی توسعه سرمایه‌سالار یا دولت‌سالار، در جهت حاکمیت مردم نیست و هر حرکتی در جهت توسعه‌بودن حمایت، مشارکت و نظارت مردم به طور قطع کار را به بیراهه می‌کشاند. ولی برای مشارکت و دخالت مردم باید انگیزه وجود داشته باشد.

در دیدگاه دکتر مؤمنی نیز نقشهای زمینه‌سازی، مکمل بودن و نظارت از سوی دولت در فرآیند توسعه هیچگاه محو نخواهد شد. وی اساساً معتقد است نمی‌توان الگوی تحول ساختاری لیبرال را پذیرفت مبنی بر اینکه اگر دخالت دولت به حداقل برسد و نظام قیمتها حاکم شود، قدرت واکنش خودکار در برابر هر عدم تعادلی به وجود می‌آید. آنچه لازم است بلوغ تکنولوژیک و تحول نهادی ساختاری همراه با استقلال جمعی است.^(۵۰) در کشورهای در حال توسعه سازوکار حضور دولت در اقتصاد از این هم پیچیده‌تر و ظریف‌تر می‌شود. مؤمنی در خصوص واگذاری بخشهای دولتی به بخش خصوصی ایران می‌گوید «مسئله مادر زمینه خصوصی‌سازی این نیست که خصوصی‌سازی حسن ذاتی یا قبح ذاتی دارد

بلکه باید براساس شرایط موجود اقتصاد ایران ملاحظه کرد که کدام گونه از خصوصی‌سازی آن هم به چه میزان، در چه زمینه و با چه اهدافی باید طراحی شود... مشکل اصلی ماناکارآمدی در بنگاه دولتی است. مشکلاتی چون دخالتهای سیاسی که سوء تخصیص منابع را به ارمغان می‌آورد و تغییر مالکیت هم اصلاح‌کننده‌ی آن نیست.... خصوصی و رقابتی کردن بخشهایی چون بانکداری در یک ساخت توسعه نیافته به معنای ترجیح دادن وام دهی و سرمایه‌گذاری برای فعالیتهای زود بازده و پربازده است. یعنی فعالیتهایی که مسلماً مضمون تولیدی نخواهد داشت».^(۵۱) وی با ارائه شواهدی در مورد تجربه بخش خصوصی ایران اضافه می‌کند «در دوران گذار توسعه حتی اگر این تحلیل کلی و غیرمستند را بپذیریم که بنگاههای متعلق به بخش عمومی ناکارآمد هستند، باز این به خودی خود تضمینی برای کارآمد عمل کردن بخش خصوصی نیست. بنابراین ما باید حتماً دوره‌ای را برای توانمند کردن بخش خصوصی در نظر بگیریم. وی همچنین در مورد حمایت و برنامه‌ریزی دولت برای تجارت معتقد است «شواهد تنوریک و تجربی پس از دوره‌ی انقلاب صنعتی نشان می‌دهد که مواجهه روندها و نهادهای جهانی در شرایط نابرابر، برآیندی منفی در پی خواهد داشت. موضع ما نباید ادغام منفعل باشد بلکه رسالت ما این است که نسبت

منافع ملی خود را با سمت‌گیری سازمانهای تجارت پیدا کنیم. حوزه‌های مورد تأکید آنها نشان می‌دهد جهانی سازی دقیقاً در قالبی گزینشی صورت می‌پذیرد و ما هم باید گزینشی و با تدبیر و تدریج برخورد کنیم... توجه کنید که در سطح ملی یک تعهد مرکزی برای توسعه همه مناطق وجود داشت و به همین خاطر رفع محدودیتهای منطقه‌ای سودمند واقع می‌شد. حال اگر بتوان چنین تعهدی برای توسعه در سطح جهان به عنوان یک نهاد مرکزی به وجود آورد، سخن گفتن از جهانی‌سازی می‌تواند در بردارنده‌ی مضامین عدالت خواهانه و سودمند باشد اما تا زمانی که این اتفاق نیفتاده است، فقط قوی‌ترها سود می‌برند».^(۵۲)

در نگاه دکتر عظیمی آزادی خود مقوله ایست که فرهنگ سازی و نهادسازی متناسب با این اندیشه، نیازمند برنامه و هدایت دولت است و دولت باید نظارت و حفظ نهادینه آزادی اجتماعی و اقتصادی را همواره لحاظ نماید. زیرا اساس توسعه و توفیقهایی که در نظامهای پیشرفته حاصل شده در اصل مرهون دو بنیان است: اول نهادینه کردن اندیشه آزادی و برابری انسانها و دوم سازمان دادن تولید و اداره بر مبنای علم و فن نوین.^(۵۳) اما این نگاه به هیچ وجه منافات با هدایت دولتی اقتصاد ندارد و خود او معتقد است برنامه‌ریزی کلان و تأمین عدالت و حمایت مشروط صنایع برگزیده و مسائلی از

این قبیل کاملاً مربوط به حوزه‌ی دولت است: اصول توسعه اقتصادی نشان می‌دهد که موفقیت در گذر تاریخی جهان کم توسعه یافته جز در سایه برنامه‌ریزی صحیح و منسجم دولت امکان پذیر نیست.^(۵۴) به عبارت دیگر در چنین جوامعی می‌توان از دولت انتظار داشت که مثلاً بخش رفاهی قانون کار به بخش تولیدی آن برتری نیابد. نمی‌توان تصور کرد که دولت قیمت‌ها را رها کند و اجازه دهد صنعت روی سیستم خود عمل کند.^(۵۵) از همین جهت است که رویکرد جریان توسعه‌گرایان مستقل به خصوصی‌سازیه‌ای غربی کاملاً انتقادی است. دکتر رزاقی در مقالات خود خاطر نشان می‌کند که خصوصی‌سازی غلط اقتصاد و بدون در نظر گرفتن هدف توسعه انسانی پیامدهایی دارد از جمله: حداکثرسازی سود به هر قیمت، نشانیدن انحصارهای خصوصی به جای انحصار دولتی، گسترش فساد مالی، بدهیها و استقراض عمومی بیشتر، کاهش رضایت سیاسی مردم، فقدان آموزش و غیره.^(۵۶)

مقوله دیگری که در این جریان بسیار مطرح است لزوم الگوی توسعه بومی، درونزا و مطابق ارزشهای فرهنگی - دینی مردم و نظام است. عدم باور به جهانشمول بودن و کارا بودن دستاوردهای دانش اقتصاد و رسوخ تفکر نهادگرایی و ساختارگرایی در این جریان، موجب شده مهم‌ترین نقدها به جریان بازار

اخلاقی قرار دهد».^(۵۸)

بنا بر مباحث قبل روشن است که نگاه استقلال‌گرا و انسان‌محور در میان این جریان حرف اول را می‌زند. از این رو و هر الگوی توسعه برونزا که به مصرف وابسته، فرار مغزها و وابستگی فناوری بیانجامد به شدت مورد انتقاد است. «الگوی توسعه اقتصادی ایران مشابه هر کشور دیگری باید با فرهنگ و معیارهای ارزشی حاکم بر آن جامعه در تطابق قرار گیرد. به همین دلیل الگویی جهانشمول برای توسعه نمی‌تواند وجود داشته باشد... در نگاه ماهدف، حاکمیت انسان بر سرنوشت اجتماعی خویش با رفع نیازهایش در مسیر رشد و تکامل بوده و حاکمیت مردم، هدف اساسی نظام اقتصادی می‌باشد... اگر هدف الگوی توسعه مستقل اقتصادی، رفع نیازهای اساسی انسان است و شامل همه افراد جامعه می‌شود، باید کارکرد متفاوتی از توسعه کنونی اقتصاد را دنبال کرد».^(۵۹)

شاید بتوان مقوله اخلاق و فرهنگ اقتصادی را نیز در راستای همین بحث مطرح نمود. این جریان به سبب ریشه‌های بومی-ارزشی خود به صورت جدی به مقوله فوق دامن می‌نند و آن را از نقاط مهم قوت می‌دانند. بزرگ‌ترین عامل شکست الگوهای توسعه اقتصادی در جهان سوم را می‌توان ناشی از عدم رعایت عامل فرهنگی در دو بعد کلی دانست: نخست تدوین الگوهای توسعه وارداتی و بی‌ارتباط با فرهنگ

آزاد، عدم تطابق بومی و ارزشی الگوی توسعه تجویزی آنها با شرایط توسعه‌ای ایران باشد: «یک شیفتگی و تعصب موجب شده تا به جای انطباق نظریه و الگو و سیاست اقتصادی با واقعیتهای درونی جامعه، صرفاً تقلیدی صورت گرفته و فراموش شود که فعالیت اقتصادی محصول عمل انسانی و متأثر از محیط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و جهان بینی مربوط به جامعه معین است... الگوهای مسلط و وارداتی توسعه از آنجا که واقعیت‌بسترها و رفتارهای انسانی در ابعاد گوناگون را مورد غفلت قرار می‌دهند، هزینه‌های سنگینی بر سرمایه ارزشی و اجتماعی وارد کرده و در موارد متعدد کاملاً شکست خورده‌اند».^(۵۷) دکتر رزاقی در مقاله «ضرورت تحول در مدیریت توسعه اقتصادی» می‌نویسد «توسعه مبتنی بر کاربرد محدود خرد ابزاری در جوامع سرمایه‌داری موجب، تک‌بعدی شدن انسانها، روان پریشی و کاهش کیفیت زندگی، آلودگی محیط و مصرف بی‌رویه منابع محدود شده است. به نظر مدیریت خردمندان یک کشور در حال توسعه نمی‌تواند به کارگیری خرد را تنها در محدوده سودآوری و کارایی حداکثر خلاصه کند بلکه آزادی انتخاب هدف و ابزارها در سطح کلان و مدیریت بخردانه توسعه می‌تواند و باید با بخردانه عمل کردن در سطح خرد تلفیق شود تا توسعه، کارایی را در خدمت تعادل روانی انسان و تحقق ارزشهای

داخلی که ارزشهای سنتی را مانع توسعه می‌شمارد. دوم رواج الگوی مصرف برونزا که گسترده‌گی آن به رواج رفتارها و شیوه‌های زندگی و باورهای غربی نیز کشانده شده است. در مرحله اجرا توسعه باید با مشارکت و همدلی مردم، به وسیله مردم و برای مردم ابزاری برای ارتقاء زندگی مادی و معنوی باشد و جلب مشارکت عمومی را بنماید.^(۶۰)

البته تمام اندیشمندان این جریان، اصل توسعه بازار آزاد را مردود و نامطلوب نمی‌شمارند بلکه گاهی انتقادشان به رعایت نکردن لوازم فرهنگی و نهادی توسعه یا به اصطلاح بومی کردن الگو برمی‌گردد. اما همه در این نکته مشترک اند که به یک الگوی توسعه واحد اعتقاد ندارند. دکتر عظیمی از جمله صاحب نظرانی بود که بیشتر به شیوه‌ی در الگوهای توسعه نظر داشت و کمتر به اصل محتوا انتقاد می‌کرد. او در مقام بازسازی مدل توسعه اقتصاد ایران معتقد بود که توسعه اقتصادی چون مستلزم انجام رفتار خاص و تصمیمات ویژه در زندگی انسانی و اجتماعی است، وابستگی بسیار زیادی به فرهنگ و باورهای فرهنگی دارد ... هیچ کشوری بدون داشتن هویت مستقل فرهنگی توسعه پیدا نکرده است. علت این است که اگر انسانها را از فرهنگ متناسب تهی کنید، مانند درخت بی‌ریشه خواهند بود. پس توسعه اقتصادی الزاماً نیازمند

هویت مستقل فرهنگی است ... باورهای مناسب فرهنگی عمده برای فرایند توسعه را می‌توان این‌گونه خلاصه کرد «باور فرهنگی به اول حاکمیت نگرش کارشناسی، دوم برابری انسانها، سوم لزوم احترام به حقوق دیگران، چهارم لزوم نظم‌پذیری جمعی، پنجم آزادی سیاسی و ششم توجه معقول به دنیا و مسائل مادی مربوط به آن ... به نظر نمی‌رسد هیچیک از اعتقادات مزبور مباینتی با مبانی دینی داشته باشد. در عین حال بحث از طرد یا پذیرش یک فرهنگ نیست. نکته اساسی بازسازی فرهنگی در چارچوب حفظ هویت مستقل ملی است».^(۶۱)

تمام تلاشهای نظری دکتر مؤمنی را نیز می‌توان در جهت اصلاح و جایگزینی الگوی توسعه سرمایه‌داری لیبرال و توجه دادن به ملاحظات فرهنگی، ساختاری، تاریخی و نهادی اقتصاد ایران دانست. کوششهای پیگیر او در نشان دادن تجربه‌های ناکام در همانندسازی با نسخه‌های توسعه‌ای بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و شناساندن سازوکارها و الزامات متفاوت ساختار اقتصاد ایران، وی را در زمره‌ی مهم‌ترین منتقدان برنامه‌های توسعه اول و دوم قرار داد. وی در ابتدای کتابش تصریح می‌کند «توسعه یافتگی گروهی از کشورها بیش از آنکه ناشی از دلایل فنی باشد، ریشه‌های فرهنگی دارد. انقلاب صنعتی میوه‌ی انقلاب فرهنگی و سپس تداوم آن در قالب نهادهای اجتماعی

مناسب بود... نتیجه نگاه ساده اندیشانه به توسعه، گسترش فقر و ظهور پدیده‌ی وابستگی با تمام پیچیدگی‌هایش بود. «استراتژین» در کتاب پیشگامان توسعه، ادعا می‌کند «تصمیم‌ها» بیش از «منابع» در توسعه یافتگی کشورها مؤثرند و فرایند اصلاح تصمیم‌ها بیش از هر امری جنبه فرهنگی دارد. پس گام اول در این زمینه شناخت عناصر و مکانیسم‌های فرهنگ و ایجاد تغییر در هریک از آن حوزه‌هاست.... به نظر ما می‌رسد که پذیرفتن الگوی توسعه بازار آزاد مستلزم خروج از لفافه هویت خودی و حرکت به سمت قطب‌هایی است که مفهوم توسعه را تبیین می‌کنند.^(۶۳) می‌توان گفت که اساس این نگرش (فرهنگی) به فرایند توسعه و لوازم الگوی بهینه در میان متفکران جریان اول نیز وجود داشته باشد و جز مهندسان اقتصاد بازار یا طیف تکنوکرات‌ها مخالفی نداشته باشد. تمایز آنجاست که جریان اول مرجع تغییر را فرهنگ و نهادهای توسعه غربی می‌دانند و با استحاله فرهنگ توسعه نیافته ایران به آن فرهنگ و نهادها، دنبال زمینه‌سازی توسعه مناسب‌اند. در حالی که ترجیح ارزشی جریان دوم، بازسازی همین فرهنگ ایرانی و اسلامی و حفظ بسیاری از مؤلفه‌های بومی و ارزشی آن است. از این جهت تفاوت دو جریان را باید در فراوانی تصدیقات سنت‌گرا و تعلقات ارزشی توسعه‌گرایان دانست که نوعی سنت‌گرایی انتقادی تلقی می‌شود.

آخرین مقوله‌ای که در منظومه فکری توسعه‌گرایان مستقل جایگاه درخوری دارد، مقوله عدالت اجتماعی و توزیع ثروت در جهت رفع فقر غیراستحقاقی است. از نگاه اینان هدف غایی اقتصاد، معیشت کرامت‌مندانه و رفاه عمومی در جامعه است و هیچ توجیه یا مصلحتی نمی‌تواند رفع فقر و نابرابری‌های اجتماعی را از جایگاه هدفی دور کند. برخلاف جریان اول که در اساس نگرش آنها توجه چندانی به توزیع عادلانه به چشم نمی‌خورد و اگر ضرورت‌های تجربی و تاریخی نبود هنوز هم ساز و کار رقابت و رشد را برای پرکردن دره‌های فقر کافی می‌دانستند یا در موقع تعارض، صراحتاً اولویت را به رشد تولید و سرمایه‌گذاری می‌دادند. شاید بتوان خاستگاه این تفاوت را در محیط کشورهای توسعه نیافته و زادگاه دانش توسعه دانست. این جریان معتقدند که مطالعات اقتصادی نشان می‌دهد اگر ما بخواهیم بدون درگیری مشخص با مسئله فقر، فرایند توسعه را دنبال کنیم، قطعاً باید انتظار داشته باشیم برای زمان طولانی در کنار توسعه اقتصادی فقر هم با ما باشد... در بلند مدت اگر فقر وسیع همراه با رشد اقتصادی باشد، معمولاً فرایند رشد دچار شکستگی‌هایی می‌شود که خود توسعه را نیز زیر سؤال می‌برد. امروز روزگاری نیست که فرایند توسعه اقتصادی جهان سوم در چارچوب روش و الگوی انگلیسی قرن هیجدهم صورت

بگیرد... به بیان دیگر در طراحی استراتژیهای توسعه نمی توان مسئله فقر را به حال خود رها کرد به این امید که بالا بردن درآمد سرانه، فقر را محدود خواهد کرد. در عین حرکت سریع و صحیح به سوی توسعه، باید دقت کرد که رشد اقتصادی به تنهایی نمی تواند مسئله فقر را برای سالها حل کند. (۶۳) دکتر عظیمی در کتاب خویش نیز می نویسد «وجود کالاها و خدمات کافی برای تأمین حد نصاب نیازهای انسان در جریان رشد از ضروریات الگوی اقتصادی مبتنی بر قانون اساسی است. به علاوه افراد باید در اساس بتوانند با توجه به الگوی توزیع درآمد و ثروت و در بطن قانون بازار نیازهای خود را با تکیه بر درآمد تأمین کنند». (۶۴)

این جریان همچنین بنا به رویکرد انسان محور و جمع گرای خود، اولویت را در تعارضها به تحقق عدالت می دهد و تعبیر تقسیم فقر را به شدت غیر واقعی می خواند. البته دکتر مؤمنی در چارچوب تحلیلهای کارشناسی و تجارت توسعه ای معتقد است تعارض و تبانی میان رشد و عدالت وجود ندارد. لیکن معتقد است اگر ما نقطه عزیمت خود را طراحی برنامه بر محور عدالت اجتماعی (که فراگیرتر از عدالت توزیعی است) قرار دهیم یقیناً بالاترین سطوح رشد را هم به دست خواهیم آورد در حالی که عکس این قضیه به هیچ وجه در کشورهای توسعه نیافته تجربه نشده است. (۶۵) او نیز باورش

بر این است که الگوی تحلیلی علم اقتصاد، قادر به تبیین واقعتهای کشورهای در حال توسعه نمی باشد و از جمله اینکه رشد اقتصادی به خودی خود حاوی هیچ اطلاعات دقیق و روشن در زمینه بهبود وضعیت فقرا نیست. (۶۶) حاکمیت شرافت انسانها در الگوی مطلوب این جریان و بسترهای دینی و ارزشی نسبت به موضوع عدالت را می توان جزء مقدمات رویکردی در این خصوص شمرد.

همان گونه که پیش از این هم گفته شد این جریان نگاه خوش بینانه ای به محور قرار دادن آزادی و رسیدن به هدف عدالت در چارچوب بازار آزاد ندارند. دکتر رزاقی در حوزه ی اقتصاد تصریح می کند «الگوی توسعه سرمایه داری از دل بی عدالتیها سر برمی آورد ولی در نگاه ما پاکیزه کردن فضای اجتماعی از نظر سهم بری از درآمد ملی و کاهش بی عدالتی، علاوه بر ضرورت آن برای تحقق الگوی توسعه مستقل، از نظر تقویت روح جمعی و افزایش بازدهی کار نیز امری ضروری است». (۶۷) او معتقد است باید در درون مکانیسم تولید، توزیع نابرابر درآمدها را اصلاح نمود زیرا باز توزیع بخش ناچیز درآمدها در میان حاشیه نشین ها کفایت نخواهد کرد. شکوفایی تمدن حتی اگر صرفاً مادی هم تلقی شود، جز با توزیع برابر امکانات و منابع حاصل نخواهد شد. (۶۸) در جمع بندی به نظر می رسد الگوی توزیعی مطرح شده در این

این جریان تا حدی نزدیک به الگوی دولت رفاه باشد، هرچند تأکید مؤمنی بر نقطه عزیمت بودن عدالت و تعریف شامل آن، اساساً نظام متفاوتی را پیش روی ما قرار می‌دهد. او با ارائه چارچوبی تحلیلی حتی از ایده‌ی جنگ فقر و غنا طرفداری کرده و مضمون آن را نفی حاکمیت سرمایه در ساخت سیاسی می‌داند. او می‌نویسد «با طرح این ایده تنبه به این نکته لازم است که برخلاف ادعای نظریه پردازان سنتی اقتصاد بازار هیچ رابطه یکسویه‌ای مابین آزادی اقتصادی و آزادی سیاسی در میان نیست و آزادی اقتصادی لزوماً آزادی سیاسی را در بر ندارد زیرا کاملاً ممکن است به حاکمیت سرمایه و گروه‌های خاص منجر شود. تجربه تاریخی بیانگر آن است که قرار دادن آزادی اقتصادی به عنوان نقطه عزیمت خیلی زود به رویکردی اقتدارگرا و حتی سرکوب‌گر در عرصه سیاست منجر خواهد شد».^(۶۹) اختلاف روشن این برداشت با دیدگاه امثال دکتر غنی‌نژاد در جریان اول به وضوح هویدا است.

۳- جریان نظام اقتصاد اسلامی

این جریان فکری در مقایسه با دو جریان پیشین، متأخرتر اما با ریشه‌های اصیل‌تر و بومی‌تر شمرده می‌شود. از جهت تاریخی نقطه آغاز آن به اوایل دهه ۱۳۵۰ و پس از کتاب معروف شهید محمدباقر صدر (اقتصادنا) برمی‌گردد. مبنای

این جریان شالوده ریزی یک پایگاه مستقل اسلامی در مورد اهداف، اصول و ویژگیهای نظام اقتصادی در مقابل نظام اقتصاد سرمایه‌داری غرب و اقتصاد سوسیالیستی شرق بود. بلافاصله طیف کوچکی از متفکران اسلامی و محققان علوم دینی در ایران به این جریان دامن زدند و حتی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی برخی از آنان چون شهیدان مطهری و بهشتی به تألیف کتبی در این حوزه پرداختند. فضای آماده فکری و اجتماعی در سالهای پیروزی انقلاب از طرفی و نیاز نظام تازه استقرار یافته‌ی اسلامی، باعث رشد سریع ایدئولوژیهای سیاسی، اقتصادی اسلامی و انتشار ادبیات مذکور در محافل دانشگاهی و حوزوی گردید. ارتباط محتوایی و حضور شخصیت‌های این جریان در حلقه‌های تصمیم‌گیرنده‌ی جمهوری اسلامی باعث شد بارها به مباحث و دیدگاه‌های این جریان در دهه اول انقلاب پرداخته شود و حتی به سبب عدم انسجام صاحب‌نظران آن به کشمکش‌های قانونی تبدیل شود. آشکارترین دستاورد این جریان تنظیم و تصویب قانون عملیات بانکی بدون ربا در سال ۱۳۶۲ بود. هرچند برخی طیف‌های رقیب این جریان را به «سوسیالیست‌های اسلامی» متهم می‌نمودند لیکن واقعیت آن است که این گروه به دنبال راه سومی بودند و خط کشیهای مشخصی با نظام کمونیستی داشتند. البته انصاف در این است که

نگرش غالب در این دفتر براساس فقه اجتماعی و حکومتی می‌باشد.

دومین چهره مطرح این جریان دکتر ایرج توتونچیان عضو هیأت علمی دانشگاه الزهراء است که در نشستهای خارج از کشور نیز به عنوان یکی از صاحب نظران ایرانی در اقتصاد اسلامی مطرح بوده و بیشتر مقالاتش در حوزه مسائل پولی و بانکی منتشر شده است. کتاب «پول و بانکداری اسلامی و مقایسه آن با نظام سرمایه‌داری» مهم‌ترین اثر وی است. سومین کارشناس مطرح این جریان دکتر یدالله دادگر عضو هیأت علمی پژوهشکده اقتصاد تربیت مدرس و رئیس گروه اقتصاد دانشگاه مفید می‌باشد. که مقالات ایشان در نشریه نامه مفید و عصر ما، در کنار کتاب معروف «نگرشی بر اقتصاد اسلامی» مرجع ما خواهد بود. تمرکز وی بر جنبه‌های معرفتی و روشی اقتصاد اسلامی قابل توجه است. اما مروری بر دیدگاههای صاحب نظران این طیف در مقولات هفت‌گانه: برای شناخت نظرات این گروه در خصوص آزادی، جایگاه فرد و نقش دولت نباید از همین نقطه شروع کرد زیرا مقدمات جهان‌شناسی و انسان‌شناسی دیگری را باید برشمرد. بر این اساس فلسفه وجودی افراد در این جهان نائل شدن به کمال حقیقی ایشان است. از جهت اول تکامل انسان از آزمایش او تفکیک ناپذیر و برخورداری از آزادی عملی ملازم

بگویم در قریب اینان از جامعه و حکومت اسلامی، عناصر ضد سرمایه‌داری و ضد سودجویی و فردگرایی بسیار پررنگ‌تر بودند و مسائلی چون نقش دولت و اهمیت عدالت نیز بر حوزه اشتراکات می‌افزود.

اما اختلاف نگرشهای اسلام‌شناسان و ظرفیت منابع اسلامی (متون و سیره) باعث گردید که پس از یک دهه فترت، ادبیات اقتصاد اسلامی بیش از گذشته مایل به فضای مسلط اقتصاد بازار آزاد گردد. به طوریکه دیگر اتهام سابق رنگ باخته است. صاحب نظران این جریان در مورد سیاستهای پولی - ارزی پس از جنگ و برنامه تعدیل ساختاری، هم‌نوا با جریان توسعه‌گرایان به انتقاد می‌پرداختند. هرچند پایگاه انتقاد آنان متفاوت بود. در مقابل اعتراض به عدم کارایی سیاستهای پیشنهادی این جریان، صاحب نظران ضمن اذعان به برخی ضعفهای نظری و عدم اجماع مشخص، معتقدند هنوز فرصت اجرای درست سیاستهای خویش را نیافته‌اند. اگر از طیف پژوهشگران نسل نو این جریان بگذریم، منابع ما در این مجال عبارت‌اند از:

حلقه دفتر همکاری حوزه و دانشگاه که مهم‌ترین شخصیت‌های آن حمید اسلام غلامرضا مصباحی، علی نظری و دکتر پرویز داودی و دکتر شریف آزاده می‌باشند و متن مرجع ما کتاب «مبانی اقتصاد اسلامی» خواهد بود. زاویه

اسلام یا حاکم اسلامی برای فعالیتهای اقتصادی وضع می کند. در اسلام، اصل بر آزادی اقتصادی است البته نه آزادی مطلق بلکه آزادی همراه با مراعات قیود و ارزشهای مورد نظر اسلام. در اسلام بر آزادی اشتغال، حق مالکیت فردی نسبت به درآمد و دارائی مشروع، حق مصرف و استفاده از درآمد و دارائی، حق ارشاد و حق بخشش اموال تأکید شده است به شرط آنکه در راه ظلم و فساد و اسراف نباشد.^(۷۱)

دیگر صاحب نظران این جریان نیز نگاه کم و بیش مشابهی دارند. آنان آزادی اقتصادی و تجاری و تعدد مراکز را اصل دانسته اما قطعاً محدودیتهای مشخصی دارند. دادگر در کتاب خود می نویسد «تنها محدودیت برای آزادی و اختیار انسانها و جوامع، هماهنگی آن با مبانی، اصول و اهداف نظام می باشد. البته یک محدودیت عقلایی دیگر وجود دارد که آن رعایت آزادیهای دیگران است. اما چون آزادی یک نیاز فطری انسان است، اسلام در هماهنگی با آن کنترلهای افراطی بر فکر و رفتار انسانها را جایز نمی داند.»^(۷۲) پس به نظر می رسد تمرکزهای شدید دولتی و کنترلهای محدودیت آور در این نظام پذیرفته نمی شود مگر در شرایط خاص که خود به خود جزء اختیارات دولت اسلامی قرار می گیرد. توتونچیان از مسیر دیگری به اصل آزادی مقید می رسد. او معتقد است اختیار و انتخابگری تحفه الهی به انسان است اما کرامت

آزمودن است. از جهت دوم به صورت طبیعی کمال انسانها بدون تشکیل زندگی اجتماعی، ایجاد روابط، رفع نیازهای گوناگون انسان و تأمین عدالت در زمینه اقتصاد و حقوق و سیاست ناممکن می نماید. بنابراین تأمین رفاه و آزادی و عدالت اقتصادی، اهداف متوسط و زمینه ساز برای هدف تکاملی انسان اند. حرکتی که در ماهیت آن اختیار و انتخاب نهفته شده است... بنابراین اصل و مبنا در فعالیت انسان در شؤون فردی و اجتماعی، خطوط و جهت تکاملی و مصالح جامعه است. این آزادی اقتصادی با اینکه به منظور جلوگیری از مشکلات اجتماعی، اقتصادی، محدودیتهایی از جانب دولت اعمال گردد منافات ندارد. چه بسا این مشکلات موجب محرومیت دیگران، بی عدالتیها و نارساییهای دیگر می شود که دولت اسلامی بر اساس اختیاراتی که در قلمرو اقتصادی دارد، موظف به رفع آنهاست.^(۷۳) در نظر اعضا دفتر حوزه و دانشگاه، در نظام اقتصاد اسلامی، آزادی تملک، مبادله، مصرف، نرخ گذاری، انتخاب شغل و غیره پذیرفته می شود اما تمام این آزادیها هدف دار است و اگر به مقصود حقیقی انسانی و یا منافع جامعه زیان برساند نامشروع تلقی می شود. مؤلفان در جای دیگری می نویسند «اقتصاد اسلامی یک اقتصاد آزاد نیست. بلکه اقتصادی تحت نظارت و ارشاد دولت و پیچیده به ارزشها و مقررات و محدودیتهایی است که

او بسته به تعهد و مسئولیتش به عنوان جانشین و امانتدار خداوند است. پس بر این اساس آزادی او به صورت مقید مطلوب است و او موظف به استفاده صحیح و عادلانه از کلیه نیروهای طبیعی و امکانات اجتماعی می باشد.... در نگرش اسلامی ثروت و رفاه وسیله تکامل است نه هدف. از آنجایی که انسان باید در دنیا رشد کند و به سوی هدف نهایی حرکت کند، اقتصاد و رفاه برای او یک ضرورت خواهد بود. آزادی اقتصادی با بینش غربی چون نگاه مادی و انگیزه سود محوری را می پذیرد، در نگرش اسلامی قابل پذیرش نیست. (۷۳)

شاید یک پایه اختلاف این جریان با طیف اقتصاد بازار آزاد در مسئله آزادی اقتصادی، به رابطه طبیعی و حقوقی منافع فرد و جامعه برمی گردد. این عبارت خلاصه به صورت مکرر شنیده می شود که مبنای فلسفی اقتصاد اسلامی نه پیرو دیدگاه اصالت اجتماع است و نه از دیدگاه اصالت فرد تبعیت می کند اما از لحاظ حقوقی و اجتماعی، جامعه را بر فرد مقدم می دارد. (۷۴) در کتاب مبانی اقتصاد اسلامی اشاره ی مفصل تری به این دیدگاه شده است «واقعیت این است که در یک نظام آزاد و رها از مداخله دولت و حاکمیت ارزشهای اخلاقی، دینی، بین منافع فردی و اجتماع ناهماهنگیهای فراوانی پدید می آید. به همین دلیل دولتها کوشیده اند تا با وضع قوانین و دستگاه قضایی،

برخی آزادیها را محدود و جلو تعدی به حقوق عمومی را بگیرند... دین اسلام با گسترش قلمرو دید انسان به منافع فرادنیوی، فردی و با تربیت ویژه ی خود، منافع اجتماعی را در منافع فردی انسان وارد کرده و ضمانتی قوی برای تأمین مصالح عمومی فراهم ساخته است». (۷۵)

اندیشمندان دفتر همکاری در جای دیگری می نویسند «اسلام درباره ی خواستها و تمایلات نه حق تقدم را به فرد می دهد و نه جامعه، نه اقلیت و نه اکثریت. بلکه در درجه اول انطباق با موازین و دستورات الهی ملاک است. اما در صورتی که منافع واقعی فرد و جامعه مورد قبول شرع باشد، نظام اسلام فرد را در چارچوب خاصی از ارزشها و دستورها، در پی کسب منافع خود آزاد گذارده و منافع جامعه را نیز در آن وارد می کند. یعنی به جای رها کردن، راهنمایی و جهت دادن فرد مطرح است. بنا به روایات و سیره ی معصومین اسلام در مورد تراحم، حقوق و مصالح جامعه را مقدم بر حقوق و منافع فرد دانسته است زیرا هدف تشریع در اسلام فراهم کردن زمینه به کمال رسیدن تعداد بیشتری از افراد است». (۷۶) مثالهای بسیار روشنی مانند کسبهای حرام یا مصرفهای نامشروع همگی حکایت از آزادی جهت دار و مشروط در فعالیتهای اقتصادی دارند.

مسئله دیگری که ارتباط تنگاتنگ با نفع شخصی و آزادی دارد و در این جریان نگرش

خاصی به چشم می خورد بحث رقابت است. رقابت جنبه های مثبت و منفی متعددی دارد اما چون این طیف، ریشه رقابت آزاد را اصالت نفع شخصی و تضاد منافع فرد با دیگران می دانستند، رقابت را به معنای پیشی گرفتن در جلب منافع مادی خویش نفی می کنند. همچنین در نظر اینان رقابت آزاد با اخلاق ناسازگار است و فساد یا انحصار را حاکم می کند. (۷۷) مؤلفان کتاب مبانی اقتصاد اسلامی در تشریح آن می نویسند «اسلام انگیزه سودطلبی را به طور کلی نفی ننموده بلکه مجاز شمرده است اما این انگیزه را نیز آزاد رها نکرده و با سعی در تغییر بینش انسانها به این انگیزه جهت داده است، در نتیجه انگیزه ی کار و فعالیت اقتصادی همچنان قوی باقی می ماند. اصلی که اسلام بر آن پای می فشارد، تعاون است که بیانگر مسئولیت افراد و بنگاهها در فعالیتهای اقتصادی نسبت به یکدیگر می باشد. بر این اساس آنها نه تنها موجبات ورشکستگی بنگاههای دیگر را ایجاد نمی کنند بلکه داوطلبانه با کمک رسانی و واگذاری فرصتهای رشد درآمدی به دیگران، از سقوط آنها جلوگیری می کنند. البته این امکان هست که انگیزه در بازار رقابت آزاد، برای کسب سود و کار و کوشش نفع طلبانه پیش از نظام اسلامی باشد اما زیانهای مادی و معنوی در رقابت بی حد و غیرارزشی نیز نخواهد بود.» (۷۸)

دادگر با نگرش وسیع تری معتقد است در اقتصاد اسلامی با فرض تأمین اهداف، اصول و مبانی، اموری مانند کارایی و حتی رقابت مورد تأکید می باشد. یعنی اگرچه اینها اصول مستقل اقتصاد اسلامی نیستند اما اصول مشروط خواهند بود. اگر اعمال کارایی و رقابت تعارضی با مبانی اقتصادی اسلام نداشته باشند، دلیلی بر مخالفت وجود ندارد. بلکه براساس سنت و سیره، کارایی فنی و کارایی تخصیصی متناسب با اهداف نظام اسلام است. ما به دنبال تعدیل عقلانیت فردی و گسترش نفع شخصی و مادی به فرا سوی آن هستیم. (۷۹)

همین اصل مشروط بودن آزادی و ارشاد رقابت نقطه مناسبی است که از آن وارد مقوله دولت در این جریان شویم. بنابر آنچه بیان شد روشن است که دولت از ابتدایک عنصر کلیدی و غیر قابل چشم پوشی در نظام اقتصادی اسلام است و وظائف مشخصی را بر عهده دارد و طبعاً اختیارات و منابعی هم برای او در نظر گرفته می شود. به عبارت دیگر اگر نقطه عزیمت ما مثل نظام لیبرال سرمایه داری از فردگرایی و اصالت آزادی اراده و بهینه بودن آن نباشد و اساس را بر هدایت آزادانه انسان به مصالح جمعی و اخروی بدانیم، دیگر دولت یک شر لازم و حداقلی نخواهد بود. به بیانی چون اقتصاد اسلامی بر آوردن نیازهای معقول اکثریت جامعه به ویژه ی طبقات پایین راه هدف

قرار می‌دهد (نه خواسته‌های متعدد ثروتمندان را) مکانیزم مداخله دولت برای جلوگیری از اسراف و تبذیر و صرف مالیات برای طبقات نیازمند را پیشنهاد می‌دهد و بقیه امور را به مکانیزم قیمتهای ارشاد می‌سپارد. پس علت مداخله دولت اسلامی به دلیل ایجاد همبستگی و برادری بین افراد و خانواده‌های مسلمان می‌باشد و حدود مداخله نیز غالباً جنبه ارشادی و ایجاد چارچوب قانونی دارد.^(۸۱)

مؤلفان کتاب مبانی از جهت دیگری استدلال می‌کنند و معتقدند یک نظام اقتصادی که جهت‌دار باشد غیر از حفظ قواعد بازی و امنیت خارجی وظایفی بر عهده نماینده نظام می‌گذارد. یک نظام اقتصادی باید دارای هماهنگیها و همبستگیهایی باشد تا امکان عملی شدن آن را فراهم سازد. مانند همبستگی با فطرت، با سایر نظامهای مکتب و با اجزاء و نهادهای درونی نظام اقتصادی. بر این اساس اسلام امکان نظارت یا مداخله وسیعی را برای دولت فراهم می‌کند و مالکیتها، اختیارات و وظایف گسترده‌ای را متوجه دولت می‌نماید.^(۸۱) صاحب‌نظران حوزه و دانشگاه در جای دیگری به ذکر تفصیلی مسئولیتهای دولت اسلامی در اقتصاد می‌پردازند: اجرای قوانین و مقررات اقتصاد اسلامی، تعیین حدود مالکیت خصوصی و عمومی، تأمین اجتماعی، حمایت از حقوق مالکیت، رشد کیفی و توسعه کمی خدمات و

محصولات، تنظیم سیاستهای کلی اقتصاد، ایجاد هماهنگی در فعالیتهای اقتصادی.^(۸۲) در مورد اختیارات دولت نیز می‌توان موارد زیر را برشمرد: اختیار قانونگذاری در قلمرو آزاد دین، تشخیص اولویتهای و نیازها و عناوین ثانویه و استفاده‌ی صحیح از منابع مالی و مالکیتهای دولت اسلامی اعم از مالیاتها، انفال، مشترکات و غیره.^(۸۳)

دکتر دادگر با برشمردن شرایط رقابت و حداکثر نمودن کارایی و رفاه در نظام اقتصاد اسلام، راهی برای ورود به مسئولیت دولت می‌یابد و می‌نویسد: «اگر اصل عدالت و اصل مصلحت دینی که شامل مصالح اجتماعی نیز هست محقق شوند، هر میزان کارایی بیشتر از نظر اقتصاد اسلامی مطلوب‌تر خواهد بود. اما وضع رقابت و کارایی و رفاه تعریف شده در الگوی اقتصاد متعارف (لیبرال سرمایه‌داری) لزوماً با عدالت و مصلحت همراه نیست... به این دلیل است که بسیاری از اقتصاددانان مسلمان عقیده دارند باید دولت در این رابطه دخالت کرده و حفظ اصول و مبانی و توزیع عادلانه را عهده‌دار شود».^(۸۴) وی که به ظاهر نگرش معقول‌تر و معتدلی در مورد جایگاه دولت در اقتصاد اسلامی دارد، با نظریات جدید و نقیضهای مکمل دولت (نه جانشین بخش خصوصی) پیوند برقرار نموده و در کتابش بیان می‌کند: «دولت دستگاهی است که نظارت فعال، قانونی

به مقوله مالکیت خصوصی و عمومی و نتایج آن است. این ادبیات تقریباً در میان همه نویسندگان مشترک بوده چنانکه دکتر توننجیان می‌نویسد «از جمله معیارهای مکتب اقتصادی اسلام، اصل مالکیت حقیقی خداوند در مورد اموال و افراد است. در سایه این معیار یک مسلمان هر چند با تلاش خود و با رعایت موازین به امکانات و ثروتهایی دست یابد، باز هم مالک اعتباری خواهد بود و مالکیت او بیشتر جنبه وکالت و نمایندگی دارد. این معیار نقش بسزایی در جلوگیری از طغیان روانی و حرص به سود جویی و استثمار در بر داشته و دیگر ثروت و امکانات مادی معیار شخصیت انسان را تشکیل نمی‌دهد بلکه باید در راههای مورد خواست حق صرف شود. اگر نه مشروع نیست.... اصلی که باید در همه حال مدنظر قرار گیرد، آن است که مجموع داراییهای اجتماع در اصل متعلق به کل جامعه است و منافع خاص افراد تنها با مراعات مصالح عمومی اجتماع قابل رعایت و احترام است».^(۸۷) وی در جای دیگری با تأکید مجدد بر اینکه مالکیت خصوصی در مفهوم جانشینی نوعی وکالت است که وکیل ملزم به مراعات نظر موکل می‌باشد، اضافه می‌کند «مهم‌ترین راه تشکیل ثروت و تجمع مال، کار است گویانکه در آمدهای حاصل از ثروت نیز منشاء جدید برای تکثیر بیشتر ثروت می‌شود. در اقتصاد اسلامی

و معنی‌دار برای حفظ و کارکرد قواعد اساسی اقتصاد اسلامی را اعمال می‌کند و تنها در صورت بروز مشکل یا نارسایی در اجرا یا نبودن زمینه در شرایط خاص دخالت خواهد کرد. در اسلام دولت ابزاری در خدمت اهداف و مبانی است لذا به هیچ وجه یک دستگاه صاحب سیطره‌ی مستقل نیست».^(۸۵) وی در یک مقایسه دقیق چنین اضافه می‌کند: «دولت اسلامی حداقل تمامی اختیارات دولت در نظریه نئوکلاسیک را دارد یعنی دست کم هنگام نارسایی بازار و برای تصحیح بازار وارد می‌شود. در ثانی برعکس دولت در این نظریه که نقش عمده‌ای در تخصیص و در مالکیت ندارد، دولت اسلام نقش قابل توجهی در هر دو دارد. سوم اینکه هدف اصلی و نهایی از وجود دولت در اقتصاد اسلامی نظارت کلی بر درستی و کارایی اجرای مفاد قواعد اساسی است و به هیچ وجه دخالت‌های جزئی انجام نمی‌دهد. چهارم اینکه محدوده‌ی نارسایی در بازار در نظریه اقتصادی اسلام این تفاوت را دارد که بازار بی‌رابطه با عناصر ارزشی و اخلاقی نیست. در نتیجه محدوده‌ی دخالت دولت جهت تصحیح بازار وسیع‌تر از اقتصاد سنتی می‌باشد. البته هر نوع حضور دولت در اقتصاد از مسیری قانونمند و تعریف شده و پس از مشورت با اهل فن بوده و خود سرانه نیست».^(۸۶)

از وجوه تمایز مباحث این طیف، نگاه ویژه

هر نوع کاری مفید و منشاء مالکیت نیست. شرط دیگر مالکیت مشروع غیر از سودمندی، ایجاد حالت یا امکانات ویژه و تازه است که حقوقی در ثروت طبیعی پدید می‌آورد. در اقتصاد اسلامی کار مفید و ثمربخش موجب حقوق خصوصی است و کارهای غیرمفید و زیان بخش از نوع سفته‌بازی و احتکار، مشروب‌فروشی و رباخواری منشاء مالکیت نیستند» (۸۸).

دیگر اندیشمندان این جریان نیز اگرچه مالکیت خصوصی را به صورت مشروط بسیار محترم و در رشد اقتصاد مؤثر می‌دانند لیکن به جهت نگاه ابزاری و غیر اصیل خود، تقدس و اصلاتی برای آن قائل نیستند. استدلالهای ایشان گاه منبع کاملاً متفاوتی از توسعه‌گرایان دارد و گاه مشابه است. به عنوان نمونه این طیف براساس آیات و احادیث دینی معتقدند در اسلام ثروتها در اصل به جامعه واگذار شده‌اند یعنی خداوند آنها را به نفع نوع بشر قرار داده است. یا مالکیت و اختیار داری آن را به حاکم اسلامی به مثابه رهبر جامعه واگذار نموده. همچنین برای اینکه بهتر بتوان از اموال استفاده کرد و آنها را رشد و افزایش داد، مالکیت خصوصی افراد را بر دستاوردهای خود پذیرفته و محترم شمرده است. بدین سبب جامعه حق دارد جلو تضییع و سوء استفاده از اموال را بگیرد. برخی از حقوق اجتماعی مالکیت

عبارت‌اند از: ولایت حاکم بر اموال مردم، سهم حاکم و دولت در اموال مردم، حق فقرا در اموال اغنیا، حرمت اسراف و تبذیر، ممنوعیت ضرر و منع از تعطیل منابع ثروت. (۸۹) دقت کنید که برخی از محققان اقتصاد اسلامی از تأکیدات دین بر مالکیت پروردگار، مالکیت دولتی را استنباط کرده‌اند که به نظر نوعی محدود کردن مالکیت خداوند است. زیرا خداوند مالکیت خصوصی را نیز با محدودیتهایی تأیید کرده و حتی در مواردی مالکیت سومی تحت عنوان مالکیت عمومی (عموم مسلمانها در همه زمانها) مطرح نموده است. (۹۰) برخی دیگر نیز بر این باوراند که پیش زمینه‌های جامعه‌گرا موجب کوچک شمردن قدر مالکیت خصوصی افراد و عدم اهتمام به حمایت از دستاوردهای کوششهای شخصی در نظامهای اسلامی شده است که ربطی به اساس نظام اقتصادی ندارد. از جمله مسائلی که در رابطه با مقوله منشاء مالکیت مشروع و معیار کار و سودمندی واقعی در ادبیات نظام اقتصاد اسلامی بسیار مطرح است و به مرور به ممیزه‌ی اصلی سیاستهای پولی و مالی اسلامی تبدیل شده، تحریم ربا و حذف نرخ بهره از نهادهای مالی می‌باشد. توتونچیان که سالها در مورد پشտوانه نظری این موضوع تحقیق کرده معتقد است در نظریه اسلامی کار اقتصادی، منشاء حق است. تشخیص کار اقتصادی از کار غیر اقتصادی نیز

به این معناست که فرد ارزش افزوده‌ی مورد تأیید اسلام را به وجود آورد. در حالی که در اقتصاد سرمایه‌داری صفت تولیدی و مفید بودن در مبادلات و وامها از بین رفته و عملیات بازرگانی یا مالی بدون انجام تولید مفید به صورت هدفی سودجویانه درآمده است. همین‌طور است در مورد دلالتی و سفته‌بازی در بورس.... در مکتب اقتصاد اسلامی سهم عوامل تولید چنین تعیین شده: دستمزد با اضافه سهمی از سود برای کار و برای مدیریت، سود برای سرمایه و اجاره برای زمین و برای ماشین آلات.^(۹۱)

وقتی نظر کارشناسان اقتصاد اسلامی را در مورد اهداف نظام اقتصادی جویا می‌شویم، تقریباً تمام آنها بر روی دو مقوله عدالت و استقلال (نفی وابستگی) اتفاق نظر دارند و آن را از مسلم‌ترین عناصر نظم اجتماعی - حکومتی اسلامی می‌شناسند. لیکن طیفی از تعبیرها و برداشتها در هر دو مقوله وجود دارد. در یک سر طیف تفسیرهای مساوات محور و خودکفاگرایانه قرار دارد و در سوی دیگر نگاههای حداقلی به عدالت و عدم وابستگی اساسی. توتونچیان پس از آنکه اهداف کلان نظام اسلامی در اقتصاد را به عدالت، استقلال نسبی و رشد و پویایی منحصر می‌سازد،^(۹۲) در مورد هریک از دو مقوله فوق می‌نویسد «از اهداف اساسی اقتصاد اسلامی، عدم وابستگی آن به کفار و دشمنان است که اصل استقلال

بلکه برتری جامعه اسلامی بر جوامع غیر اسلامی در آیات زیادی ذکر شده است».^(۹۳) وی عدالت را به معنای توازن اقتصادی در نظام می‌بیند و معتقد است در نظام اقتصاد اسلامی و زیر بخشهای آن هیچ هدفی مهم‌تر از استقرار عدالت در جامعه و روابط اقتصادی نیست. عدالت نه یک حسنه اخلاقی بلکه یک اصل اجتماعی بزرگ است. به تعبیر استاد مطهری عدالت در سلسله علل احکام دین است نه معلولات و معیار سنجش دین.^(۹۴) آنچه از قرآن استفاده می‌شود، تأکید بر عدالت اقتصادی به معنای هم سطحی و برابری افراد در مالکیت و درآمد نمی‌باشد بلکه منظور نفی تداول و تمرکز ثروتها در دست گروه خاص است. از بین رفتن توازن و ایجاد کوههای ثروت در کنار دره‌های فقر، مهم‌ترین شاخص سالم نبودن نظام اقتصادی است.^(۹۵)

آقایان مصباحی و نظری نیز پس از برشمردن هفت هدف اصلی اقتصاد اسلامی یعنی: حاکمیت سیاسی اسلام، تحکیم ارزشهای اخلاقی و معنوی، برپایی عدالت اجتماعی، عدم وابستگی اقتصادی، خودکفایی و اقتدار اقتصادی، رشد و توسعه و رفاه عمومی، عدالت اقتصادی را با تأمین زندگی متوسط اجتماعی برای فقرا و جلوگیری از انباشته شدن بیش از حد ثروت در دست اغنیا محقق می‌دانند و اضافه می‌کنند «با توجه به نكوهش شدید اسلام

نسبت به فقر و آثار زیان بار فردی، روحی و اجتماعی آن، تردیدی در ضرورت رفع فقر و ایجاد رفاه عمومی باقی نمی ماند زیرا وجود فقر در جامعه نشان وجود ظلم است و بنا به روایات ما اگر میان مردم به عدالت رفتار می شد، همه بی نیاز می شدند. حال آنکه ثروتهای خدادادی در اصل به همه جامعه تعلق دارد.... تمرکز ثروت در دست اغنیاء نیز جدا از رابطه ای که با محرومیت دیگر اعضاء جامعه دینی دارد، خود اثرات اخلاقی و فرهنگی ناپسندی به دنبال دارد که به طور مستقیم مورد نکوهش اسلام بوده و لزوم تعدیل ثروت وافر را برای دولت اسلامی توجیه می کند.^(۹۶) همان طور که ملاحظه می شود، این تفاسیر هم بیشتر به توازن نهایی نظام و ثمره ی نظم اقتصادی در توزیع توجه می کنند نه اصل روابط عادلانه یا شرایط اولیه عادلانه. در حالی که بنا به نظر بسیاری از کارشناسان این حوزه معنای عدالت در اندیشه امام علی مبتنی بر رسیدن به استحقاقها در همه زمینه ها و مبادلات و سیاستهای اقتصادی است. (رجوع کنید به مقالات دکتر حسین عیوضلو) اساساً می توان گفت یکی از ضعفهای نظری این جریان، نگاه بسیط و ساده به مشکلات و فرآیندهای اقتصادی و اکتفا به نصوص دینی (نه کاربردی نمودن آنها) به عنوان نسخه سیاسی می باشد.

دادگر با درک این ضعف در نظریات

عدالت اسلامی می نویسد: «اولاً جامعه ای که در آن عدالت اقتصادی نباشد، نباید ادعا کند که اقتصاد آن براساس دین است... ثانیاً در اسلام با توجه به ضرورت هماهنگی بین روشها و نتایج، عدالت در هر دو مورد تأکید قرار می گیرد. با وجودی که توزیع عادلانه تنها یک بعد از مباحث عدالت در اقتصاد اسلامی است اما چون ظاهرترین معیارهای عدالت در دیدگاههای غیراسلامی حول آن است، مانیز بیشتر به توزیع عادلانه می پردازیم».^(۹۷) وی با رد معیارهای مطلوبیت گرا و تساوی گرا، از عدالت در وضع اولیه و نقطه شروع و توازن معقول نهایی به عنوان معیار ترکیبی عدالت توزیعی نام می برد. در باب تقدم و تأخر رشد و عدالت، دادگر معتقد است هرچند در اقتصاد اسلامی، بهره وری و رشد اقتصاد مورد توجه است اما تحقق عدالت نقش کلیدی و محدودکننده نسبت به دیگر اصول دارد. بر این اساس رفع فقر و تحقق عدالت در موارد تراحم و تقابل، مقدم بر رشد و کارایی خواهند شد. اما در زمینه تعالیم اسلامی نوعی سازگاری میان رشد و عدالت به چشم می خورد. به تعبیر امام علی عدالت از آب باران در آبادانی شهرها و شکوفایی اقتصاد مؤثرتر است.^(۹۸) در جمع بندی به نظر می رسد عنصر انسان محوری و حفظ شرافت مادی و اخلاق معنوی او، به عنوان اصل مسلط در نگرش دینی نقش کلیدی دارد. بدین ترتیب هرچند

صاحب نظران این جریان، دیدگاه مفصل و منسجمی درخصوص توسعه اقتصادی و مدل‌های آن ندارند، اما می‌توان از معیار فوق به عنوان عامل ارزش‌گذاری استفاده نمود. این گونه است که جمعی از اقتصاددانان مسلمان با لحاظ بحث فقر و غنا و نتایج انسانی آن، به توسعه مبتنی بر تأمین نیازهای اساسی روی آورده‌اند. زیرا در نگاه ایشان میزان تحقق یافتن جامعه اسلامی عدم حضور فقر در آن است. فقر با عدل در تضاد بوده و عدالت اجتماعی لازمه جدا ناشدنی نظام اسلامی است.^(۹۹) از این رو برخلاف اقتصاددانان نئوکلاسیک، این جریان به راحتی تعدیل ثروت را در موقعیتهای معقول توصیه می‌کند و توجیهات اقتصادی ویژه‌ای را نیز یادآور می‌شود که به‌ویژه در مورد کشورهای در حال توسعه بسیار قابل توجه و خواندنی است.^(۱۰۰)

موضوعی که هم در ارتباط با مقوله عدالت قرار دارد و هم مقوله آزادیهای اقتصاد جهانی، موضعگیری این طیف در مسئله جهانی شدن است. دکتر دادگر به عنوان نمونه اندیشمندان این طیف، پس از گذار مفهومی و تاریخی بر پدیده‌ی جهانی شدن می‌نویسد «مشکل ما با آزادسازیهای داوطلبانه و عادلانه در صحنه اقتصاد جهانی و در هم تنیدگی تبادلات نیست، زیرا سودای جهانی شدن از دیرباز در اندیشه و رسالت مسلمانان بوده است. اما با وجود آنکه

برخی از ابعاد جهانی شدن ریشه در امور تکنولوژی ارتباطات و اقتصاد دارد، می‌توان ردپای ایدئولوژی و زمینه‌های فلسفی را در مضمون جهانی شدن جدید دید. مدافعان و نظریه پردازان جهانی شدن این پدیده را به مثابه علاقه و عقیده‌ی همه جانبه مردم جهان و نیاز آنها به حاکمیت اقتصاد سرمایه‌داری تلقی می‌کنند. حاکمیت جهان شمول اندیشه لیبرالیسم اقتصادی و تحقق تجارت آزاد بین‌المللی را می‌توان هدف غایی دست‌اندرکاران پروژه جهانی سازی محسوب نمود که پس از ناتوانی گات در تحقق این ایدئولوژی، نوبت به تولد WTO رسید».^(۱۰۱) وی از سوی دیگر یعنی جریان ناعادلانه و غیر انسان محور نیز به این نوع از جهانی شدن حمله کرده و می‌نویسد «نابرابری در همه ابعاد آن یعنی هم امکانات اولیه و هم توزیع درآمد از دیگر پیامدهای جهانی شدن خواهد بود. در این فرآیند حداقل در کوتاه مدت گسترش شکاف بین نادارها و داراها امری مسلم است. در اواخر دهه ۹۰ میلادی، ۷۵ درصد رشد جهانی تنها مربوط به ۱۰ کشور بوده و روند جهانی سازی به تقلیل سهم کشورهای در حال توسعه و جهان سوم از سرمایه‌گذاری خارجی انجامیده است. سیاستهای نابرابر سازمان تجارت جهانی در کالاهای خاص و موارد بسیار متعدد دیگر حکایت از این نگرانی جدی دارد».^(۱۰۲) بسیاری از دیگر صاحب نظران

صاحب نظران این جریان، دیدگاه مفصل و منسجمی درخصوص توسعه اقتصادی و مدل‌های آن ندارند، اما می‌توان از معیار فوق به عنوان عامل ارزش‌گذاری استفاده نمود. این گونه است که جمعی از اقتصاددانان مسلمان با لحاظ بحث فقر و غنا و نتایج انسانی آن، به توسعه مبتنی بر تأمین نیازهای اساسی روی آورده‌اند. زیرا در نگاه ایشان میزان تحقق یافتن جامعه اسلامی عدم حضور فقر در آن است. فقر با عدل در تضاد بوده و عدالت اجتماعی لازمه جدا ناشدنی نظام اسلامی است.^(۹۹) از این رو برخلاف اقتصاددانان نئوکلاسیک، این جریان به راحتی تعدیل ثروت را در موقعیتهای معقول توصیه می‌کند و توجیهات اقتصادی ویژه‌ای را نیز یادآور می‌شود که به‌ویژه در مورد کشورهای در حال توسعه بسیار قابل توجه و خواندنی است.^(۱۰۰)

موضوعی که هم در ارتباط با مقوله عدالت قرار دارد و هم مقوله آزادیهای اقتصاد جهانی، موضعگیری این طیف در مسئله جهانی شدن است. دکتر دادگر به عنوان نمونه اندیشمندان این طیف، پس از گذار مفهومی و تاریخی بر پدیده‌ی جهانی شدن می‌نویسد «مشکل ما با آزادسازیهای داوطلبانه و عادلانه در صحنه اقتصاد جهانی و در هم تنیدگی تبادلات نیست، زیرا سودای جهانی شدن از دیرباز در اندیشه و رسالت مسلمانان بوده است. اما با وجود آنکه

این جریان نقدهای تند و بدبینانه تری به این مسئله دارند.

آخرین مقوله‌ای که از دیدگاههای جریان نظام اقتصاد اسلامی بررسی می‌شود، موضوع دانش اقتصاد جدید و مبانی روشی آن است. طیف اصلی صاحب‌نظران این جریان بنابه تفسیر اثباتی و رفتاری ازدانش جدید و به پیروی از شهید صدر، اقتصاد اسلامی را در قالب علم مستقل نمی‌شناسند بلکه به مکتب و نظام اقتصاد اسلام قائل‌اند. این گروه ضمن جدا دانستن ساحت دین و علوم جدید، اساساً بیان مؤلفه‌های رفتاری و روابط همبستگی را وظیفه دین نمی‌شمارند. هرچند دین و گزاره‌های آن از جهت دیگری واقع‌نمایی دارند اما نقش اصلی دین نه گزارش از واقع بلکه دگرگونی واقعیت فاسد و وضع موجود انسان خواهد بود. گروه کوچک‌تری از این جریان، قائل به آن‌اند که نمی‌توان روش‌شناسی علمی جدیدی از آموزه‌های اسلامی استخراج نمود اما با تغییر فروض مقدماتی می‌توان به ثمره و تئوریهایی متفاوتی در علم دست پیدا کرد که بسیاری نام دانش اقتصاد اسلامی یا اقتصاد مسلمانان بر آن گذاشته‌اند. (به ویژه در مراکز مطالعات اسلامی خارج کشور) مثلاً با جایگزینی انسان اقتصادی با الگوی اسلامی یا تغییر فروض هسته سخت نظریات علمی، تئوریهای جدیدی پدید می‌آیند. اما نسلهای جدید این جریان با استدلالهای

مختلف به همان دیدگاه سنتی پایبندند. دکتر دادگر می‌نویسد «اگر علم را آن گونه که غالباً گفته می‌شود همان Sicence در نظر بگیریم، به خصوص به عنوان تبیینی از ارتباط داده‌های رفتاری در اقتصاد، دشوار است که اقتصاد اسلامی را علم بدانیم. به عبارت دیگر نمی‌توان به همان صورت که اقتصاد نئوکلاسیک یا متعارف را علم می‌دانیم، با همان تعریف، اقتصاد اسلامی را نیز علم دانست. از دهه ۱۹۷۰ به بعد بحثهای دیگری هم در باب ماهیت علم صورت گرفته است که نمی‌توان یا لازم نیست علم را در همین برداشت رایج منحصر کنیم. به این جهت هرچند ما با نتیجه شهید صدر موافقیم اما مقدمات او را در علم‌شناسی نمی‌پذیریم... ما معتقدیم می‌توان آموزه‌های اقتصادی اسلام را در قالب مطالعات روشمند، قاعده‌مند، قابل انتزاع، قابل استخراج به صورت تئوریک و پیدا کردن یک ربط منطقی بین مؤلفه‌های درونی آن مطالعه کرد. پس ما مطالعات علمی در این حوزه داریم اما نه علم اقتصاد اسلامی به معنای پوزیتیویستی آن. من رویکرد کسانی را که به هر نحوی می‌خواهند اثبات کنند اقتصاد اسلامی به معنای نئوکلاسیک علمی است، نمی‌پسندم».^(۱۰۳) البته دردیدگاه این صاحب‌نظران نه اقتصاد متعارف طبق ادعای خود غیر ارزشی و کاملاً پوزیتیو است و نه اقتصاد اسلامی تنها منحصر به گزاره‌های

هنجاری و دستوری. به هر حال اینان در برخورد با دانش جدید و تئوریهای آن، تا آنجا که فروض یا نتیجه تئوری مخالف صریح گزاره‌های اسلامی نباشد، آن را به عنوان ابزار و کمکی برای اهداف نظام اقتصاد اسلامی قابل پذیرش و استفاده می‌دانند.

پانویست‌ها

- ۱- بازار شود، روزنامه همشهری، ۱۳۷۰/۶/۸۶.
- ۲۱- محمد طیبیان، «صنعت خسته و دولت رانگیر» فصلنامه راهبرد، شماره ۲۰، ص ۳۱۱.
- ۲۲- موسی غنی‌نژاد، «توسعه بهشت برین نیست»، مجله کارآفرین، شماره ۱.
- ۲۳- موسی غنی‌نژاد، همان.
- ۲۴- موسی غنی‌نژاد، «اخلاق و اقتصاد»، مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی، ش ۶۷، ص ۶۷.
- ۲۵- موسی غنی‌نژاد، تجددطلبی و توسعه در ایران امروز، (تهران: نشر مرکز ۱۳۷۸).
- ۲۶- اطلاعات سیاسی اقتصادی، همان.
- ۲۷- موسی غنی‌نژاد و محمد طیبیان، همان، صص ۸۳-۷۹.
- ۲۸- موسی غنی‌نژاد، «روش‌فکری ایرانی و بی‌خبری از توسعه»، روزنامه ایران، ۱۳۷۹/۵/۲۵.
- ۲۹- اطلاعات، ش ۶۸، ص ۶۵.
- ۳۰- موسی غنی‌نژاد، «عدالت اجتماعی و اقتصاد» روزنامه اطلاعات، ۱۳۸۰/۳/۲۳.
- ۳۱- روزنامه ایران، همان.
- ۳۲- روزنامه همشهری، همان.
- ۳۳- روزنامه هم‌میهن، همان.
- ۳۴- موسی غنی‌نژاد و محمد طیبیان، همان، ص ۱۵۲.
- ۳۵- ابراهیم رزاقی، «نقدی بر دیدگاه برنامه دوم توسعه»، اطلاعات سیاسی اقتصادی، ۱۳۷۴، شماره ۹۷، ص ۱۰۴.
- ۳۶- همان، ص ۱۰۵.
- ۳۷- همان، ص ۱۰۶.
- ۳۸- فرشاد مؤمنی، بحران در علم اقتصاد و اقتصاد ایران، (تهران: پژوهشکده اقتصاد تربیت مدرس)، ۱۳۷۵، صص ۱۰۲-۸۶.
- ۳۹- حسین عظیمی، مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران، (تهران: نشر نی، ۱۳۷۲)، ص ۱۷۴.
- ۴۰- حسین عظیمی، همان، ص ۳۶.
- ۴۱- حسین عظیمی، همان، صص ۳۵-۳۴.
- ۴۲- حسین عظیمی، همان، ص ۴۸.
- ۴۳- حسین عظیمی، «نگاهی به نقش دولت در توسعه اقتصادی»، در «اطلاعات سیاسی اقتصادی»، ۱۳۶۹، شماره ۳۱، صص ۴۲-۴۱.
- ۴۴- فرشاد مؤمنی، «امام و ایده‌ی جنگ فقر و غنا»، عصر ما، ۱۳۷۸، شماره ۱۳۱.
- ۴۵- فرشاد مؤمنی، «جهانی شدن یا جهانی سازی»، عصر ما، ۱۳۷۸، شماره ۱۵۰.
- ۴۶- اطلاعات، ش ۱۵۵، ص ۵۶.
- ۴۷- همان، ص ۶۴.

- ۱- موسی غنی‌نژاد و محمد طیبیان، آزادیخواهی نافرجام، (تهران: نشر گام نو، ۱۳۸۱) صص ۷۴، ۵.
- ۲- موسی غنی‌نژاد و محمد طیبیان، همان، صص ۱۵۷-۱۵۶.
- ۳- موسی غنی‌نژاد و محمد طیبیان، همان، ص ۷۱.
- ۴- موسی غنی‌نژاد و محمد طیبیان، همان، ص ۹۵.
- ۵- مسعود نیلی، «نگرش سوم در اقتصاد»، روزنامه جام‌جم، ۱۳۷۹، ش ۲۷.
- ۶- فتح، ۴۱۰/۷۸.
- ۷- مسعود نیلی، «معمای توسعه نیافتگی»، روزنامه ایران، ۱۳۸۲/۹/۲۶.
- ۸- محمد طیبیان، «اقتصاد دولتی»، روزنامه آفتاب یزد، ۱۳۸۰/۷/۱۹.
- ۹- مجله آفتاب، ش ۲.
- ۱۰- محمد طیبیان، «تها در مواردی محدود باید دولت وارد بازار شود»، روزنامه همشهری، ۱۳۷۰/۶/۸۶.
- ۱۱- همبستگی، ۸/۱۷/۷۹.
- ۱۲- موسی غنی‌نژاد، «جهانی شدن و توسعه اقتصادی»، نشریه پیام ایران خودرو، آبان ۱۳۸۰.
- ۱۳- مسعود نیلی، «توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی»، روزنامه هم‌میهن، ۱۳۷۸/۱۲/۲۲.
- ۱۴- مسعود نیلی، «معمای توسعه نیافتگی»، روزنامه ایران، ۱۳۸۲/۹/۲۶.
- ۱۵- موسی غنی‌نژاد و محمد طیبیان، همان، صص ۱۰۳-۹۷.
- ۱۶- موسی غنی‌نژاد و محمد طیبیان، همان، صص ۷-۱۰۶.
- ۱۷- موسی غنی‌نژاد و محمد طیبیان، همان، ص ۱۲۴.
- ۱۸- موسی غنی‌نژاد و محمد طیبیان، همان، ص ۱۶۱.
- ۱۹- مسعود نیلی، «چشم انداز تحولات و چالشهای اقتصادی» مجله برنامه و بودجه، شماره ۳۴، ص ۳۴.
- ۲۰- محمد طیبیان، «تها در مواردی محدود باید دولت وارد

- ۴۸- ابراهیم رزاقی، «بازسازی و توسعه اقتصادی ایران»، اطلاعات سیاسی اقتصادی، ۱۳۶۸، شماره ۲۴، ص ۴۲.
- ۴۹- ابراهیم رزاقی، «الگوی برای بازسازی و توسعه ایران»، اطلاعات سیاسی اقتصادی، ۱۳۶۷، شماره ۲۷، صص ۳۴-۵.
- ۵۰- فرشاد مؤمنی، «بحران در علم اقتصاد و اقتصاد ایران»، پژوهشگاه اقتصاد تربیت مدرس، ص ۲۳.
- ۵۱- فرشاد مؤمنی، «برنامه سوم در بوته نقد»، عصر ما، ۱۳۷۸، شماره ۱۴۱.
- ۵۲- همان، ش ۱۵۰.
- ۵۳- حسین عظیمی، همان، ص ۱۷۵.
- ۵۴- حسین عظیمی، همان، ص ۴۰.
- ۵۵- حسین عظیمی، «نگاهی به نقش دولت در توسعه اقتصادی»، اطلاعات سیاسی اقتصادی، ۱۳۶۹، شماره ۳۱، ص ۴۰.
- ۵۶- ابراهیم رزاقی، «نقدی بر سیاست خصوصی‌سازی»، اطلاعات سیاسی اقتصادی، ۱۳۷۵، شماره ۱۰۵، ص ۱۲۷.
- ۵۷- همان، صص ۱۲۸۹.
- ۵۸- همان، شماره ۵۵، ص ۵۶.
- ۵۹- ابراهیم رزاقی، «الگوی برای بازسازی و توسعه ایران»، اطلاعات سیاسی اقتصادی، ۱۳۶۸، شماره ۲۷، صص ۳۳-۷.
- ۶۰- همان، ش ۱۵۰، ص ۱۴۸.
- ۶۱- حسین عظیمی، مدارهای توسعه‌نیافتگی در اقتصاد ایران، (تهران: نشر نی، ۱۳۷۲)، صص ۱۸۳-۷.
- ۶۲- فرشاد مؤمنی، همان، صص ۴۸.
- ۶۳- حسین عظیمی، «رشد و توسعه اقتصادی و تأثیر آن بر فقرزدایی»، اطلاعات سیاسی اقتصادی، ۱۳۶۹، شماره ۳۷، صص ۵۲-۳.
- ۶۴- حسین عظیمی، همان، ص ۳۹.
- ۶۵- فرشاد مؤمنی، «برنامه سوم در بوته نقد»، عصر ما، ۱۳۷۸، شماره ۱۴۱.
- ۶۶- همان، ش ۱۶۵.
- ۶۷- ابراهیم رزاقی، «الگوی برای بازسازی و توسعه ایران»، اطلاعات سیاسی اقتصادی، ۱۳۶۸، شماره ۲۷، ص ۲۳.
- ۶۸- همان، شماره ۱۰۵، ص ۱۲۹.
- ۶۹- فرشاد مؤمنی، «امام و ایده‌های جنگ فقر و غنا»، عصر ما، ۱۳۷۸، شماره ۱۳۱.
- ۷۰- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، جمعی از نویسندگان، مبنای اقتصاد اسلامی، تهران: دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۶۷، ص ۴۱۱.
- ۷۱- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، جمعی از نویسندگان، همان، ص ۳۰۶.
- ۷۲- بدالله دادگر، نگرشی بر اقتصاد اسلامی، (تهران: پژوهشگاه اقتصاد تربیت مدرس، ۱۳۷۹)، ص ۱۱۲.
- ۷۳- ایرج توتونچیان، «پول و بانکداری اسلامی»، (تهران: نشر توانگران، ۱۳۷۸)، صص ۸-۹.
- ۷۴- بدالله دادگر، همان، ص ۱۱۰.
- ۷۵- بدالله دادگر، همان، ص ۱۶۲.
- ۷۶- همان، صص ۱۶۳-۵.
- ۷۷- همان، ص ۱۴۹.
- ۷۸- همان، صص ۱-۱۵۰.
- ۷۹- همان، صص ۱۲۸ و ۲۵۲.
- ۸۰- ایرج توتونچیان، «پول و بانکداری اسلامی»، (تهران: نشر توانگران، ۱۳۷۸)، ص ۴۲.
- ۸۱- همان، صص ۷۳-۱۶۹.
- ۸۲- همان، صص ۹۳-۴۸۶.
- ۸۳- همان، صص ۹۳-۴۸۶.
- ۸۴- بدالله دادگر، «کارآیی و رفاه و عدالت در اسلام»، نامه مفید، ۱۳۸۰، شماره ۱۷، ص ۵۱.
- ۸۵- همان، ص ۱۲۹.
- ۸۶- همان، صص ۲-۲۸۲.
- ۸۷- ایرج توتونچیان، همان، ص ۱۲.
- ۸۸- همان، ص ۲۵.
- ۸۹- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، جمعی از نویسندگان، همان، صص ۵-۱۴۳.
- ۹۰- بدالله دادگر، همان، ص ۲۴۰.
- ۹۱- ایرج توتونچیان، همان، صص ۸-۴۶.
- ۹۲- همان، ص ۵۷.
- ۹۳- همان، ص ۱۲.
- ۹۴- همان، ص ۶.
- ۹۵- همان، ص ۱۴.
- ۹۶- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، جمعی از نویسندگان، همان، صص ۹-۱۹۷.
- ۹۷- بدالله دادگر، همان، صص ۹-۱۱۶.
- ۹۸- بدالله دادگر، «کارآیی و رفاه و عدالت در اسلام»، نامه مفید، ۱۳۸۰، شماره ۱۷، ص ۶۶.
- ۹۹- ایرج توتونچیان، همان، ص ۳۰.
- ۱۰۰- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، جمعی از نویسندگان، مبنای اقتصاد اسلامی، (تهران: دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۶۷)، ص ۴۱۱.
- ۱۰۱- بدالله دادگر، «جهانی‌شدن پروژه‌ای ایدئولوژیک»، عصر ما، ۱۳۷۹، شماره ۱۹۹، ص ۶.
- ۱۰۲- بدالله دادگر، «جهانی‌شدن و نابرابریهای جهانی»، عصر ما، ۱۳۷۹، شماره ۲۰۰، ص ۶.
- ۱۰۳- عصر ما، ش ۱۶۷، ص ۱۰۳.